

ما اهل کتاب فضلناک فدانا انکنا فاضلین و همین تا امروز در نجات بود تا امروز که بیدار ظهور  
 بیان است نزد خداوند و رسول او و آمده بی و ابواب کل زمین بل نزدیک سماوات و ارض  
 و ما بینما بل نزد هر شیئی ولی حال هم که شد از فضل بیدار متقوس گشت شیئی بگذران نفس محروم ماند  
 و همچنین در ظهور من بطیحه الهه تصور کن مراقب باش در فایق و ساعات یوم قیامت را و محاسب  
 باش از زمین ظهور تا غروب هفتصد طوری که حساب میکنی مال خود را نزد دوزخ خود که ثمره آن این است  
 که در راه خدا اتفاق کنی و نجات یابی و لیکن اگر از حسابی محبت شوی که کل لایقی شود چه شرمهاست  
 دینی بانفس خود و دنیوی با خلق خدا قسم بذات مقدس لم یزل که روح انسانی نیست در خلق و آلا  
 نزد استماع این کلام آب میشند و هرگز خطور نمیکرد حیات بر قلب ایشان زیرا که میشود که از اول  
 عمر عمل کرد از برای نجات و آخر از بیدار نجات چنین حکمی نازل شود که محقق الصدور است که  
 من عند الله هست زیرا که مجز کل را میرساند و بدانکه عدد وجه عدد اسم واحد است و هر کس در  
 قرآن مجید در رسول الله ص و حروف حتی آن ثمن بود از دوزخ با لکین است در قرآن الی ظهور  
 بیان و هر کس در ظل حروف واحد بیان آمد از دوزخ با لکین است تا ظهور من بطیحه الهه  
 و همچنین بین هر ظهوری را بمالانحصایه الی مالانهایه و جادیکه واقعا در ظل حروف وجه قرآن بود  
 شبه نیست که در یوم قیامت نجات یافتند برکت حب ایشان همان حب حروف واحد است  
 در بیان و همچنین اگر واقعا کسی در بیان در ظل حروف وجه آن واقع شود در یوم قیامت  
 نجات میابد زیرا که در آن ظهور منحرف از نفس ظاهر و حروف حتی او نمیشود و اگر شود علامت دوزخ  
 ثبات او بوده در حروف وجه بیان همین سراسر بدیع فطرت جاری بوده تا امروز و جاری است  
 از امروز بمالانحصایه الی مالانهایه مراقب شوید هر ظهوری را که ظهور الهه مثل ظهور خلق نیست و  
 حجته الهه صحیحی است که کل ماعلی الارض از مثل او عاجز شوند تا دقتیکه کور ترستی نماید و بجز بهر

حقیقت مردم تواند مشاهده ظهور را نمود که آن وقت ضیاء آن شمس حقیقت بفسد است بطور  
 و آنوقت ظاهر میگردد اعرفوا الله بانکه زیرا که امروز هر چه ظاهر شده و اعرفوا الله بحجت بوده نه  
 این است که در حین اعرفوا الله بانکه حجت نباشد محتجب بخردی از بسد و بلکه کورایتقدر تر میگذرد  
 که سبحان الله اعلى محبوب خود را در ظهوری بفسدی شناسند بلکه حجت را باو میسازند نه اورا حجت  
 و بد آنکه معرفت الله در مقام اعرفوا الله بانکه ثابت نمیکردد الا و اعرفوا الحروف الواحد بر حسب ذکر هم  
 بنمایند و احد الاوّل اوّل لم یکن الا من کثر ذلک الواحد الاوّل انما تتقون و مراد از سخن حق  
 او است با و در صقع انقبض او نه این است که حرف اوّل حروف حق شود یا حروف حق اعداد او  
 شوند بلکه بدایت واحد اوّل کل متمدی میشوند که اگر آخر وجود را نظر کنی نمی بینی الا تجلی اوّل وجود را  
 بنفس او در حد او چنانچه ظاهر است ادنای خلق امروز زمین است بدین رسول الله ص که اعلامی  
 خلق است این است قصداً از سخن کل اعداد از واحد اوّل و لتوکلن علی الله یوم القيمة لعلم تعلمون  
 و مراد از این توکل نه این است که این آیه را بخوانی یا آنکه بر سر سجاده کر کنی که خدا یا من بر  
 تو توکل کردم مرا نجات ده یوم قیامت بلکه آن روز توکل تو این است که شجره حقیقت که ظاهر  
 میشود ایمان آوردی با و یقین کنی با آیات او که آنوقت توکل بر خدا کرده و تضرع تو نزد او شمر شده  
 و الا هیچ نبی بعوشت نشده الا آنکه امت خود را امر بر توکل بر خداوند نموده و شجره هم نیست که خداوند  
 صادق است در وعده خود اگر کسی بر او توکل کند نجات میدهد او را از هر شیئی که محزون سازد آنرا  
 ولی چه شده که این ظل خلف در روی ارض همه بردون حق مانده و حال آنکه کل خود را متوکل علی الله  
 میدانند بطوری که در باطن خود دارند هر کس بلسان خود قدری تعقل نموده که امر بر توکل یا در کتاب  
 هست یا امر رسول یا امر حروف حق یا امر شعبان حروف واحد دلی بسین که کل راجع میشود بنفس ظاهر  
 در ظهور مثل آنچه امروز هر چه در اسلام حق است مبدء آن از رسول الله ص است و حال آنکه

لما انصأ يا ابراهيم هر شانی شون هست و از برای بیان هر توکلی الوف الوف می توان بیان نمود

ولتوکلن علی الله ثم بالسه و آیات تو تسنون

الباب الرابع من الواحد الثامن

فی ان کلشی اعلاه للنقط و اوسط للمحروف اسفله و ادناه للمخلق لمخص این باب  
 انکه اگر کل را تربیت کند بر فطرت آیات و اعطیت محبت آن عند الله و عند اولی الالباب  
 لعل در یوم ظهور فاصله نشود بین استماع ایشان و ایمان ایشان سخن و این است جوهر کل علم  
 زیرا که دون این اگر کل علم را دارا باشد لاشیئی میشود و حکم دون ایمان در حق او میشود و اگر هیچ  
 علم نداشته باشد آلهین جوهر کل علم را داشته و ناجی خواهد شد زیرا که مثل آن در هر ظهوری  
 ظاهر است که اعلامی خلق اوئی میشوند و ادنای خلق اعلی یا اعلی اعلی تر و ادنی ادنی تر  
 و اگر کسی یوم قیامت را تواند احصا نمود درجات مومنین را در سبقت ایمان هر آینه تا آن  
 ظهور است از برای آن نفس مومن میتوان فهمید که در چه سلسله از واحد واقع شده مثلا اگر یک  
 نفس بعد از یصد و شصت نفر مین بطیغره الله ایمان آورد او است آخر واحد از عدد اول  
 و همچنین این رشته حکم است و حد کل اعداد را ادراک کن و هر شیئی که عدل او ممکن نباشد  
 از برای واحد اول است و همچنین درجه بدرجه تا بکل اعداد نتهی میشود این است استحقاق  
 هر موجود در بسده وجود که اگر در یوم ظهور من نظیره الله یصد و شصت و یکت قطعه الماس  
 نرود او باشد و هر یکت از دیگری نود و پنج مثقال ذهب در بهاء نضعف باشد و مسجد و  
 شصت و یکت نفر در یکت یوم با ایمان آورند و فاصله شود بین هر کد ام بقدر قول این بی  
 اگر خواهد عطا کند این اعداد را بان اعداد همین قسم بدرجات این اعداد عطا میکند و همچنین  
 در هر شانی سه الله را جاری من و حکم الله را ظاهر لعل یوم قیامت سبقت گیری با قرار بر

تصدیق بحق درین ذمه است برکرم بقول بی و درین همه ذریه ظهور اجابت آن و صفت نبوت  
که از برای بر شیشی ذریه است که مثلاً اگر کثرت ذراتین را بر دار و بفرمایید که این طین وجود پر  
فطرت اول است یا بصراسی که ذکر کند اگر چه بنفس خود طین ذکر کند و ذرفوق آن متحد و اجابت  
کنی او را در ذراتین که رتبه جاد و آخر وجود است اجابت الله نموده اگر چه در رتبه کینونیت در  
حین است برکرم بی گفته ولی در این صفت ناقص میگردد از رتبه وجود خود چنانکه است که امر شود  
از برای سجود بر آدم یا سجود از برای ذره طین مقصود اطاعت امر است نه آن و این که اگر آن  
وقت محجب شوی از ذراتین با مراد محجب مانده از شد وجود و اگر کل حسیه کنی در ظل قول لم یجد  
اول از برای آدم دارد شده و اگر کبونی کل اطاعت را میگویم کرده باشی و کنی یا کنی امر الله  
در حق تو نازل میشود چنانچه قبل نازل شد عبارتی من حیث اریه لامن حیث ترید اگر چه متع است  
که شجره حقیقت چنین حکمی کند که عقول نتوانند ادراک نمود یا امری نسبی است که همان ادن را کل نتراند  
یعنی نمود ولی این از برای عرفان عبودیت بود مواقع امر را که همان امری که آن استوار باشد و ایات  
بهمان امر لا تخزن نه نشا شده اگر چه در متعاسی وجود واقع با اگر ناظر با جزیستی چه از یک امر محجب  
در امری ثابت این است که تراقب کل او امر آتیه از شئون تقوی بوده و هست ولی  
بشرطی که از بعد امر محجب بخردی در هر ظهوری و الا شبه نیست که در آن ظهور یکیه هستی با او  
آن عمل کیلی اگر مستدین بدین خود هستی و الا خود عصیان خود را شاپدی و کفی بنفسک الیوم  
عیکت حسیا ثمره آن اینکه لعل در یوم قیامت هیچ نفسی از او امر من بطیسه الله محجب نماند  
که اگر بر کل وجود امر کند امر او امر الله بوده و هست و هر که لم یوم گوید در امر خدا گفته چه امر در پیش  
کند و چه در تسع عشر شریاری کند که بجاء الفان یک شقال فضا است در آن ظهور  
ولتعرفن حدود الفکم ثم یوم العینه با فقه قدر الله لتقدرون

الباب الخامس من الواحد الثامن

فرض علی بن بعدین یاخذ ثلاث الماس عدو البسم و اربع لعل اصفر صدقات بسته زمره  
عدو الاصح و ستته یا قوت عدو الاقدس ان یاخذ با و سلم من بطخسه الله و حرف  
فی یوم ظهور هم خمس این باب آنکه در مواقع خود ذکر شده که کل وجود در بیان است و کل بیان  
واحد اول و واحد اول در نقطه اول و از اینجا می که در یوم قیامت حشر کل بر وجهت واحد  
و کل این واحد با مر واحد اول واحد است و در کل یکت ما حیوان دیده میشود که امراته باشد و از  
استحانی که هر شئی در صقع خود تماشای بشود این واحد را کامل درجه خود بگیرد و بدل علی الله میشود  
از اینجا امر شده که در یوم ظهور تا ظهور دیگر هر نفسی که مقتدر باشد بر سه قطعه الماس و چهار  
لعل و سفره شش قطعه زمره و خضر شش قطعه یا قوت احد در نزد او تماشای بواحد اول بهرساند و  
اگر تواند در ظل کف واحد اول دارد آورد و آلا در ظهور من بطخسه الله با مر او بحرف حق او  
عطا کرده شود که این مویزه است من غنمه الله از برای واحد اول در آن ظهور و بهما کل عدل  
بصا و واحد اول باید باشد تا سه تن از هر توحید محتجب نمایند و اگر در آن ظهور کل این طاعت  
مفتخر گردند بواحد شکر عطا خواهد نمود مالک کل وجود و اگر کسی نزدیک باشد و مشرق شود شجره  
حقیقت و قدر ذکر شینی در حق او صبر نماید بقدر پیمان ناز میگردد از برای آن و نماز او  
که گشته گین بر توحید ذات و صفات و افعال و عبادت و خلق و رزق و موت و حیات تسبیح  
و تحمید و توحید و تکبیر و نثار و هوا و ما و تراب و فوآد و روح و نفس و جسم و نور ابیض و افر  
و اخضر و جسم در ظل حروف بسم الله الاصح الاقدس ملاحظ نمایند و چهار دعا از برای انوار  
اربع ذکر شده که اعظم از کل دعاها است هر نفسی که بر قرأت آنها موفق گردد و خیر دنیا و آخرت را  
درک نماید و التذیبت الفضل من شیا من عباد و لیوتمن من شیا من ملک یا تدر من عنده ان کان جواداً

## الباب السادس من الواضحات

فی اذن التلطیف بان بطیختن فی کل اربعة ایام بان یخلن بیت الحمر و اخذ شعر کل ابدن  
 بالنوره فی کل ثمانیه ایام او اربعة عشر ایام و اخذ الاظفار و استعمال الحنا کل البدن  
 و کتب الرجال علی صدورهم الرحمن و النساء للتسم و النظر فی المرآت فی کل یوم و لیله  
 لمخص این باب انکه در بیان اذن داده شده بتلطیف و نظافت باعلی نایمکن در امکان و اگر در  
 چهار روز یک مرتبه اخذ اظفار و شعر و نایمجل به المرء نماید محبوب بوده عند الله دست و نظیر  
 البه و تلطیف آن هر چه اقرب تر شود اقرب بتلطیف بوده دست و خا اذن داده شده  
 چو کل بدن چه بعض آن اگر بر صدمه که محل حب الله هست بکل التسم در اولوالدائر و الرحمن  
 در اولوالیما کل بر احسن خطا با سباب انکه منطبع شود محبوب بوده و اذن داده شده و بزرگ  
 از این کلستین هم اذن داده شده و نوره اگر عادت باشد نفسی را افضل حرف عا ذکر شده و بر  
 بدین در جلین اگر داب بنوده باشد محبوب بنوده از برای او ولی در کل بدن اذن داده شده  
 زیرا که اخذ هیچ شری نمیشود مگر انکه بفاد نوع بلا از بدن او مرتفع میگردد باذن الله و نیز در  
 بعد که نظر نماید در مرآت و شاهد شود خصلت خود را و شاکر شود محبوب خود را بر حسن حسن خود و الا  
 استغفار کند محبوب خود را که کل کینونیات در نظرت اولیه با حسن حال خلق شده و اگر جهانی  
 بمس نرساند از ظهور آن بر صورت خلق کینونیت مصور میکند و اینکه دلیل سرور نبی است  
 بعد آن من کتاب الله ذکر شده و در هر شان عبد باید بر شونی باشد که اگر آن صین حقیقت  
 ظاهر شود و آن بین بدی الله واقع شود که هر از شیئی بدی در نفس خود نبیند زیرا که امر بر  
 این شده الا لاجل یوم ظهور الله که اگر نفسی بین بدی الله واقع شود دون شتون لطافت  
 نزد او نباشد که غیر حی خداوند شاهد شود بر او و در بیان نمی شده از هر چه حجاب بظا

حتی اگر نفسی بر جسد خود علم بدارد هم رساند یا در باس خود عدل همین که کرده داشته باشد او را  
 نزد نفس خود محبوب نیست که این بدی الله بان حال نازل شود لعل گل در بیان مرتبی این  
 تربیت شده لعل در یوم ظهور حقیقت ما کبره در ثمنین بخود مشاهده نماید کور درجه بدرجه و سینه  
 فشیئا ترقی مینماید که اگر کسی قیسی پوشد و عرق کند تبدیل میکند او را چگونه با او ن صبر کند  
 دلی هنوز آن درجه اول این ظهور غیبی آنند سیر نمود اگر بفواصل لطیف ابدان تنهیف البسم  
 شود در لطافت پرورشش خواهند نمود و هر چه زودتر شود محبت تر بوده غنایه و اگر کسی را  
 ممکن نشود حزنی از برای او ن نباشد که بحسب اون لطیف را با وعظا کرده میشود ثواب آن دلی  
 بر هر نفس حتم بوده هست که مراقب باشد که آنچه در قوه او ممکن است در نفس خود اظهار نماید  
 زیرا که شجره حقیقت در بطون خود شاخه است خلق را و چنانکه گل را دمی بیند او را ولی کسی او را  
 نمی شناسد و بعین اراد انمی بیند زیرا که آن عین بعد از ظهور او خلق میشود و کلهشینی چه بسا دریتی  
 که هست نه پریشانی ندارد و نه اهل آن و نه احدی از خلق مثل آن را مشتمل ظهور رسول است  
 برین قبل از بعثت و شن ظهور نقطه بیان قبل از اظهار ولی علم او محیط بود و بر نفس خود و بر  
 خلق خداوند که در صل او سازند از زمین ظهور روح در آن علم دارد و نفس خود تا فتمای سینه  
 که روح بر سرش دیگر تعلق گیرد و می بیند گل را که گل با هم او میکنند آنچه میکنند از اول وجود تا  
 آخر و عمل شنیت او قائمند ولی کسی عارف نمیشود او را الا اکتفا بشناسد او را نفس خود  
 بآیات خود و نمی شناسد الا همین ظهور خود که حکم عرفان بر کل شود و آیات عزت از مطلع  
 حدس او مشرق گردد طوبی لمن یرک لغا الله یوم ظهوره و کان علی شان لم یشهد الله علی  
 ظاهره دون ما یحب انه کان لظاناً لطیفاً قل انه اللفظ فوق کل اللفظ لمن یتدر ان متبع سخن ظهور  
 لفظ من احد الافی السموات و لانی الارض و لا ما بینها انه کان لظاناً متطافاً لطیفاً

## الباب السابع من الواحد الثامن

فی ایجاب الامر به طمئین این باب انکه اذن داده شده چاپ در بیان و آنچه در نقل او نشاء  
 شود بر طبق او الی ظهور من طمئینه الله که آنوقت اگر کل بشانی مقدر شده که تواند با حسن خط  
 حفظ کلمات الله نمود که امر خواهد فرمود والا آنچه مقتضای جود فضل او است اذن خواهد داد و  
 بعد از این اذن دیگر عذری از برای بیج نفسی نیمانند است در انکه بیانی نزد آن نباشد که با  
 ذکر شود من طمئینه الله را با حسن خط نه با آنچه در این زمان است که هر خطی که میرسد چاپ  
 میزنند بجا رسیده که بجا هدیه قرآن میست و هشت نخود هفت شده اگر نه ملاحظه عدم استطاعت کل  
 مومنین میبود هر آینه اذن داده نمیشد و لیکن حال که کل در فضل و جود حق ساکن هستند باذن او  
 ولی هر کس تواند که بیان را با حسن خط نویسد بهتر است از برای او ن تا انکه مالک گردد چاپ خوب  
 آن را ذلک من فضل الله تخص به من یشاء من عباده والله ذو الفضل العظیم بدانکه احترام قرآنست  
 الا با احترام نسبت اوالی الله بنفسه و لاجل ارواحی که در آن کلمات است و کل ارواح در سه آن  
 راجع میشوند با روح عرفی آن چنانچه بدو ایشان قسم از آن حروف است چنانچه امر و اگر  
 طومنی عامل است بقول اهل بیت و ابواب اربعه است در غیبت صغری که بعد از آن آنچه از ایشان رسیده  
 کسی نتوانست تغیری و تبدیلی و بدیجی و کل حروف حقی راجعند بنقطه فرغان که رسول الله ص باشد  
 و آن راجع است الی الله بنفسه و عود اوالی الله است بمایه اوالی نفس زیرا که امکان از حد  
 امکان تجاوز نتواند نمود و همچنین در بیان کل ارواح علیین او راجع میگردد بباب اول که من طمئینه  
 باشد و کل ارواح دون علیین او راجع میگردد با اول دون حق که ساجد نشود از برای او و  
 همچنین کل کتب سماویه را شاگرد کن که احترام کل نسبت اوالی الله است و لم یزل حقی بوده دست  
 باینکه از ظورات قبل مرتفع میشود و متصل میگردد بظورات بعد شبه نیست که انجیل کتاب خدا



بوده ولی بعد از نزول فرقان ارواح حقه آن رافع شد بسوی قرآن و آنچه که نشد از دون ارواح  
علیین منجیل بود که مانده و همچنین در بیان آنچه که داخل بیان شوند از ثنویین بقرآن ارواح  
آن در عین بوده و الا دون آن ذکر میشود و همچنین در بیان آنچه که بمن بطغیسه الله ایمان آورده  
ارواح علیین اودن هستند و اگر نفسی بهم رسد که ساجد نشود او است کل دون علیین و تصنیف

فیما اتم بتمت دون علی احسن خطاتم علیه قهقهه

### الباب الثامن من الواحد الثامن

فی جواز تجویز الشر فی الراس للبسین و اخذ شعر الوجب لقوته و الصلوة فی البها لا دونه من  
قانه لایحبه الله لمخص این باب آنکه اذن داده شده تبعض شعر راس و اخذ آن از وجه لابل  
قوت آن که بر صورت حسن ظاهر شود و اخذ شارب در هر حال امر شده و همچنین از جاد  
عبادی هستند که از امر الهی محجب مانند و اذن داده شده صلوة در جبا بشائی که ظاهر شود  
از بدین ادوار و کس انامل که اقرب بوقر بوده دست و صلوة در جبهه محبوب نبوده و نیست  
الا صین اضطار که آنوقت اذن داده شد کل این شئونات از برای آنکه محل در یوم قیامت  
یشی دون حسب الله ظاهر و باطن در نزد نفسی نباشد تا آنکه مستدین استدلال نمایند جانی  
که بعبه عرضی خداوند راضی نشود دون حسب را چگونه است حکم اجساد ذاتیه و انفس و ارواح  
واقفه که محال تمکن و احد اول است فلتتمن الله ان یا اولی التتوی یوم القیمة بعلمکم تعذون

### الباب التاسع من الواحد الثامن

و لیکتب کل نفس اسمها و ما قد عمل من خیر و دونه من اول ظهور الامرالی یوم غروبه و لیحفظه  
الا و صیاء الی یوم نظیر فیه الشجره لمخص این باب آنکه از مبده ظهوری تا ظهور و کیر اذن  
داده شده که هر نفسی نویسد در کتاب خود بخط خود یا بخط دیگری آنچه در بیان کسب نموده و

همین آنگه قبل از دخول خود کسب و ون خیر می نموده تا آنکه در قیامت بعد عاظمین در ظهور قبل جزا و ادب  
شوند اگر محجب از شمس حقیقت نگردند و آلا می شود که ظاهر شود و اون هنوز مثل قبل عمل سیکرده باشد  
چنانچه هزار دو سست و هفتاد سال است که قرآن نازل شده و هنوز آنها با بخیل عمل میکنند همچون  
در نزد هر بطوری مشاهده کن امر الله را و محجب همان که یوم قیامت یومی است مثل امروز  
شمس طلوع میگردد و غارب چه بسا وقتی که قیامت برپا میشود در آن ارضی که قیامت برپا میشود  
خود اهل آن مطلع نمیشوند چونکه اگر بشوند تصدیق نمیکند از این جهت با ایشان نسیگویند مثل  
ظهور رسول الله چون که توانستند متحمل شد بغیر مومنین نفرمودند ظهور قیامت را و آن یومی است  
بسیار عظیم شجره که لم یزل نطق او اتنی انما الله لا اله الا انما بود ظاهر میشود و کل محجبین گمان میکنند  
که آن نفسی است مثل خود و اسم مومن که در کتاب او الی ما لانها سیه باونی مومنین با و در ظهور  
قبل او صدق میشود از او منع مینمایند چنانچه در ظهور رسول الله هم اگر آن حضرت را مثل کسی از  
مومنین زمان خود میدانستند چگونه هفت سال در جیل حایل میشدند تا این ادبیت او همچون  
در ظهور نقطه بیان اگر این اسم را منع نمیکردند چگونه میتوانستند در جیل ساکن کنند و حال آنکه  
کیفیت ایمان بقول او خلق میشود این است که چون ائمه اند اندر نمی بینند و آنها که  
دارند که مثل پروانه در حول مصباح حقیقت طواف نموده تا سوزند از این جهت است که یوم  
قیامت را عظیم از هر یومی گشت و آلا یومی است مثل کل ایام آلا آنکه ظهور الله در آن ظاهر است  
و ثمره امر این باب آنکه نقل در آن روز چشم او باز باشد که بنده محبوب خود را و در آن روز  
تواند نوشت آنچه که کسب کند زیرا که تا قیامت دیگر حکم بر آن میشود و آنچه که نقطه بیان باید  
نویسد آن است که آنچه قبل آن بود رافع شد بسوی آن و خداوند او را نازل فرمود مین  
این است آنچه او کسب نموده در قیامت کل بهم بر جوهر وجود آنچه کسب کند نویسد

لعل ذکر ایشان یوم قیامت بین پدی الله نکور شود اگر توانند در آن روز در نماز توحید داخل  
 شوند و آلاب و روزگرمیکسند و محبوب ایشان ظاهر میشود و میسناسد مثل اوله نظر  
 احمد موعود را کل ضاری قنطرنه و تصرع از برای تلور او میکنند و حال آنکه حال هزاره دوست  
 هفتاد سال است که از ظهور آن میگردد بنیابش بعین خود آن روز که محجب نمائی و قیامت  
 برپا شود و تو خسر نشوی که بر خداوند است اخبار تو ولی اگر نشوی و او است اخبار من بطحیسه الله  
 اگر قبول کنی و لشکر کن علی الله رکبم الرحمن ثم ما کتب من خیر و دوز من قیامت الی قیامت کتبت من

### الباب العاشر من الواحد الثامن

فی آن آذمی ربی فی الطایفه حل ل النظر و التکلم سواء کان ذکرا و انثی و اذن لمن یزید  
 ان یکلم مع النساء او من مع الرجال علی قدر ما یشرعینها و ان لا یجوز ان علی قدر ما یتیه  
 عشرين کلمه خیر لهما لمحض این باب آنکه اذن داده شده هر نفسی که در طایفه تربیت کرده  
 شود بر نظر و تکلم سواء آنکه بیکیل هیکل باشد یا دایره و در وقت احتیاج اذن داده شده  
 تکلم مرد با مرد بقدری که کفایت کند در ظهورش و اگر از تربیت و پشت کلمه تجاوز نشود اقرب  
 بقوی است و اگر مفید نیفتد زیاده اذن داده شده و مراد از طایفه عرف اون است  
 نه عرف ظاهر مثل آنکه صد هزار خانه ایل را یک طایفه گویند لعل یوم قیامت بعد این  
 امر از اخذ فیض از بده نفسی محجب بخورد و اگر شجره محبت از دیار یا انتقام فریاد بعد از ظهور  
 لم و جم گفته نشود فلتشکن الله حق تعالی لعلکم تفلحون

### الباب الحادی و العشر من الواحد الثامن

فی غسل المیت ثلاث مرات علی ذکات الترقیب الاول الرأس و تقول یا فرد ثم البطن  
 و تقول یا حتی ثم الیمین و تقول یا قیوم ثم الشمال و تقول یا حکم ثم الرجل الایمن و تقول

یا عدل ثم الرجل الایسر و تقول یا قدوس بماء او بماء شاه من کافور و سدر و کیکفتنجس  
لبس و بحبل اسحاقم فی عینیه بما هو کتوب علی فی الرجال و لله ما فی السموات و الارض و  
ما بینهما و کان الله کلشی علیما و فی النساء و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و کان الله  
کلشی قدیرا **مخص این باب آنکه کل احکام بیان براسرار توحید و معرفت جاری شده که اگر کسی**  
**نظر کند از مبدا تا انتهای آن ماء توحید را در کل بر یک پنج جاری می بیند و اذن داده شده**  
**در مقام غسل میت یک مرتبه واجب و الی الثالثه و اذخه اذن داده شده زیرا که مراتب توحید**  
**در پنج مرتبه ذکر میشود در لاله آله و لاله آله و لاله آله و لاله آله و لاله آله**  
**و چنین نفسی اگر در ظهور می بود و در سنده اول موقن میگردد و بظهور توحید هر آینه الی سه نفس منتهی میگشت**  
**باخر مراتب توحید از این جهت است که یکم فقه واجب گشته و مراتب باع کل خواهد مثل شد**  
**اگر عسری نباشد و اذن داده شده از راس و بطن و پدید و جبین و در حین اشتغال بشاه**  
**و حمد الهی و اگر کرد و او را و با پنج درجات او از هر فصل مقتضی بوده از سردی ماء یا گرمی آن**  
**لایق است که بهمان نحو غسل داده شود بر ایدی تقیاء و بعد از فراغ اگر میسر است بماء و**  
**یا طیب دیگر مسطر نمایند و اذن داده شده در کفن پنج ثوب از حریر گرفته تا منتهی درجات**  
**قطن منتهی گردد و بر آن زیاده از نوزده اسم جائز نیست که نوشته شود هر که هر چه خواهد نویسد**  
**و قدری تربت از قبر اول و آخر با او دفن نمودن سبب میگردد که حریفی مشاهده ننماید بعد از**  
**موت و در حنث الهی با پنج ما محبت او بوده و هست تکلذ ذکرود و برید عین او خاتمی نقوش**  
**اذن داده شده در رجال و لله ما فی السموات و الارض و ما بینهما و کان الله کلشی علیما و در**  
**نساء و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و کان الله علی کلشی قدیرا و تعلب میت را در هر**  
**حال بشانی نموده که دون و قار و سکون در حج او جاری نگردد زیرا که احترام جسد مؤمن احرام**

مومن است و اسماء سسته یا مطلق اسم الله از اول انتقال آن تا آخر بقلب یا بجان منتقل گردد و  
 به آنکه موت مثل حیات است اگر میت با ایمان بان ظهور قبض روح شود در جنت الهی متولد خواهد  
 بود و آلا در نار است و مراقب بوده که یوم قیامت نشود و قبض روح نفسی شود و در نار رود  
 و ملقت نشود چنانچه از یوم ظهور رسول الله تا امروز هر نفسی که در غیر ایمان با قبض روح شده در جنت  
 داخل شده و همچنین از اول ظهور بیان هر نفسی که در آن قبض شود خداوند است تا قبض آن ملائکه  
 که موکلند بر او و داخل جنت میگردد اگر مطابق آنچه خداوند در بیان فرموده اطاعت کرده باشد  
 و اگر در غیر ایمان بسیار قبض روح شود اگر عمل ثقیلین نماید که نفع باو نمی بخشد و اگر بعد از موت  
 او کل خیرات از برای او شود که نفع باو نمی بخشد الا آنکه ایمان آورد و بخداوند و آیات او و اطاعت  
 نماید محبوب خود را با آنچه در بیان نازل فرموده لعل آنوقت در کنگره رحمت الهی در  
 جنت غلغله نمکند گردد و مراقب باش ظهور منظمی سره الله را که اگر شنوی ظهور او را و بقدر اینکه  
 بجوئی بی تامل نمائی در نار هستی چه قبض روح شوی چه در حیات باشی این است مراد خداوند  
 هر ظهور از هر نفسی مراقب باش که در صحتهای یوم قیامت بیرون نروی که صحتهای آنروز ظهور  
 صحنی است که وارد میشود و آیات متعددی است که ظاهر میگردد و روح ظاهر ظهور یا ابراج جنتی است  
 که از صبح ازل میوزد بر پیکر افنده کل موجودات مثل آنکه اگر در این ظهور نظر کنی کل را مشاهده میکنی  
 و زیارت کن موتی را در هر عدد واحد یک واحد و ششون دیگر در این باب نازل شده که آنرا  
 شاه شه بر او در لوح آن قل الله یتوکلیم بامرہ ولیا من اللاکه ان یخصین عباده التوئین  
 و همین قسم که روح مؤمن را ملائکه قبض میفرمایند با مر خداوند روح غیر مومن را هم شیطین قبض مینماید  
 چنانچه هر کس در ظل بیان عروج نماید تا قبض روح آن ملائکه حالینند و هر کس در غیر بیان موت  
 او را رسد یا دون آن ملائکه نزدیک نیایند زیرا که مؤمن است میکند او را چگونه بکس رسد و

و اگر کشف غطا شود از عیون شیاطین آنها هم نمیکنند از شدت حرارت نار در آن آلا انکو چون در مجانبه قبض روح میکنند و بجز نهار بسیارند در روح ثنون بین بدی الله حاضر میشود و همین روح دون ثنون در حد خود خداوند نظر بر او نمیکند و امر میفرماید بنابر که او را بگیر و توکل کن بر خداوند که موت تو را در کن کند و از برای خداوندی که جهادت کرده چون بر سبیل نبوده جزا داده

ثنوی یو صیکم الله فی انفسکم ثم کل عباده لعلکم تتقون  
الباب الثانی والعشرون الواحد الثامن

فی احکام محل الضرب لمخص این باب آنکه هر کس بوده باشد در آن ارض یا در حول آن بشدت و شش و نسخ اگر بگذرد از عمر آن بیت و نه سال بر او است که وارد شود در آن محل در هر سینه یک مرتبه و نوزده روز بر آن ارض باشد تا غلغله نماید خود را و در آن محل پنج رکعت نماز امر شده و هر کس استطاعت ندارد در میت خود چنین عمل میکند و عفو شده بر مکان غیر این حد و اگر نشده بود که میتواند است از امر الله مخرف گردد بعین فضل حق را و مشا به کن حد خلق را خدا و انا است که در این سبیل چقدر با صرف شود در آن روز یک نفر نبود که یک قدم از برای خدا بردارد و همین قسم در ظهور مبتلا خواهد بود کل عمل میکنید ولی از مبدء امر محجب و کل از برای او ساجده هستید ولی از نفس او محجب و اگر بر انتخاب راضی میشدید این صدقات بر کل جاری نمیشد حال یکی محجب میشود و کل خلق با او سجده و آنگاه میگرددند و اگر در یوم ظهور من بطینه الله است کنسید بر ایمان بنده که ایمان با او است و اطاعت او که اطاعت خدا است و محبت خدا که محبت او است و رضای او که رضای خدا است امری نازل نمیشود که کل تا یوم قیامت با او حکم کرده شوید این است قدرت الهی بر مایشاء و شیئت قاهره او بر ما برید لعل در یوم قیامت مراقب خود باشید که محبتین این ظهور را در ذکر کرده و خود را از آن

مجتب تر شوی مثل انکه امر و محبتین از رسول خدا را رد میکنید و خود مجتب تر شده اید **فَلْيَسْتَقِنَّ**  
 حَقَّ تَقَاتِ ان لا تَرْضَن لآخِذِ دُونَ مَا تَرْضَن لآفِكُمْ لَعَلَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَىٰ اَنفُسِكُمْ  
**الباب الثالث والعشرون الواحد الثامن**

اذن ان کبرن علی النقطه خمس و تسعين مرة فی اولیها و اخریها لمخص این باب  
 بلکه چونکه شجره حقیقت مرآة الله بوده و دست و در او دیده میشود و الا الله از این جهت امر شده که  
 درصین استواء آن بر عرش خود و انتقال آن از عرش اول نود و پنج کلمه تعظیم گفته شود و در  
 غیر آن از پنج بجزیر زیاده اذن داده نشده زیرا که صرف حق از آن واحد بلاعد و ظاهر میگردد  
 و کل مراتب اعداد مکتبه واحد و واحداً از واحداً دل منجلی میگردد لعل در یوم قیامت درصین  
 ظهور شجره حقیقت اگر عامل الله بوده در آن مراتب کل حروف حقی را مشابهنی در بطوری که  
 نفس حروف مشابهنی بلکه قدرت صرفه بر تحلی با نفسا که دل گرداند آن مظاہر بر برداشت  
 و همچنین کل مراتب اعداد را بیان میگونی الله عالم ولی آن روز ظاهر میشود اگر صادق بوده اگر  
 درصین ظهور من نطیسه الله از برای او عمل کرده الله عامل بوده و الا صادق نبوده در عمل خود  
 هر مومنی که در آن روز با ایمان است و از برای خدا عمل میکرده از برای او خاف خواهد بود  
 و الا عمل او بدون الله بوده که از برای او واقع نشده چنانچه در ظهور رسول الله ص اگر  
 نفسی عامل بود که از حروف انجیل از برای رسول الله اظهار ایمان نمود و نمیقدر که نشد  
 علامت این است که خالص نبوده و همچنین در ظهور شبیه بیان اگر عاملی از برای خداست  
 نفسی است که عمل میکند الله با اتباع او و الا خالص نبوده که اگر خالص میبود بدون الله نمیشد  
**فَلْيَسْتَقِنَّ** الله یوم ظهوره لَعَلَّكُمْ تَطْلُقُونَ  
**الباب الرابع والعشرون الواحد الثامن**

فی ان لكل نفس ان تیلو من آیات البیان فی کل یوم ولیلۃ سبعۃ آیۃ وان لم یقدر فلیکرأ  
 بسماۃ مرة لخص این باب آنکه از آنجائی که توحید در حرف ذال نمی آید عروج او است و متر  
 آن اینکه عدد هفت اللهم که بر حروف رتبه ثالث توحید گذرد رتبه خامس ظاهر میگردد و  
 اذن داده که اگر کسی تواند هر روز و شب بمقتضای آیه از بیان تلاوت نماید و اگر نتواند بمقتضای  
 مرتبه الله اظھر بگوید و عمره آن اینکه اگر یوم قیامت باشد مؤمن شود بمن بطحیصره الله  
 تا کیونیت آن لایق شود که بدل شود بر حرف ذال و یکی از اعداد آن عدد گردد اگر خارج  
 از حد عدد گردد و بنجینہ الا واحد بلا عدد را نداین است که این امری باشد سهل علی اهل  
 از هر شیئی اگر ایمان آوری ولی چون آن روزی است عظیم بسیار صعب است که توانی با  
 مؤمنین بود زیرا که مؤمن آن روز اصحاب جنت است و دون مؤمن اصحاب نار و جنت را  
 معرفت من بطحیصره الله یقین کن و طاعت او و نارا وجود من لم یسجد و رضای او چه  
 در آن یوم خود گمان سکنی که از اهل جنت و مؤمن باوستی و لیکن محبت میشود و در اصل نام  
 مترتوست و تو خود ندانی تصور کن ظهور او را مثل ظهور نقطه فرقان که چقدر از حروف  
 انجیل منتظر بودند او را ولی بعد از ظهور اصحاب جنت نبود تلخیص سال الا امیر المؤمنین و دیگر  
 در آن یوم مؤمن بجزرت بودند و کل اصحاب نار بودند و گمان میکردند که اصحاب جنتند و  
 همچنین در این ظهور مشاهده کن که تا امروز با تدابیر الهیه جوهر خلق را حرکت داده تا آنکه  
 یصد و سیزده نفر بقا گرفته شد در ارض صداد که بظاہر اعظم ارضی است و در هر  
 گوشه در آن لایحی عبادی هستند که با سم علم و اجتهاد مذکور در وقت جوهر گیری  
 گندم پاک کن اقمیص نقابت را می پوشد این است سر کلام اهل بیت در ظهور که میگردد  
 اسفل خلق اعلاى خلق و اعلاى خلق اسفل خلق و همین قسم در ظهور من بطحیصره الله من



اشخاصی که خلطور نیکند بر قلوب ایشان دون رضای خدا را و کلّ تعییت ایشان میکنند در  
 ورع چه با اصل ناز میگردد اگر ایمان باو نیارند و عبادی که کسی خلطورشان در حق ایشان  
 نیکند چه با بشرف ایمان تمیص ولایت از مبداء وجود میپوشند زیرا که بقول او خلق میشود آنچه  
 در دین خلق میشود از اعلیٰ ذکر وجود گرفته تا نهای آن مثل آنکه در ظهور رسول الله ص ادعیاء  
 بقول آن وحی گشتند بین کسی که تمیص جود ولایت عطا میکند خلق او در حق او اتم مومن که  
 در او فی خلق او است بر او منع میکنند قسم بذات مقدّس لم یزل که اگر کلّ اهل بیان مومن شوند  
 بان شرف حقیقت مثل آنکه اول من آن باد با مومن شود هر آینه میپوشاند او را تمیص اسم خود که  
 در کینویت او دیده نشود الا او و اگر اسم او عظیم است اعظم میکند و منسوب بخود میگردد و در  
 کتاب نازل میفرماید الله لا اله الا هو الاعظم الاعظم بین کسی که این است بجز جود او که لاشعوب  
 محض را از ساحت فنا ساحت قدس بقائی میرساند که در کینویت نو آرد او دیده نشود الا  
 اسم او اگر در ظاهر در شیت او دیده نشود الا شیت منظر او این است جود فیاض لم یزل  
 و نشان لایزال که هر کس را خواهد تمیص فنا پوشد چون میندک عابد است او را ولی از آنجانب  
 چون از منظر ظهور او محجب چنانچه دید رسول خدا ص که کلّ مومنین پنجبیل خدا را میپوشند و منوب  
 با آنچه او نازل نموده ولی چون دید محجبه از نفس او که احتجاب از او احتجاب از خداوند است  
 از این جهت حکم کرد و حق ایشان همچنین در نقطه بیان مین و همچنین در ظهور  
 من نظیره الله که اگر کلّ در آن روز نظر مبداء دلیل وجود بر بیط کنند یک نفر از اهل بیان  
 فی ماند که تصدیق نکند او را مثل آنکه اگر در ظهور نقطه فرمان کلّ مومن بودند بقرآن قرآن  
 هر آینه یک نفر نماند الا انکه صین استماع آیات الله اقرب از الخ بصرا صراط میگردد  
 ز این است که نشی باشد شمارا ای اهل بیان با ایمان باو بگو اگر ایمان نیارید خود

بدون الله میشود بلکه محبت کرده ایمان آورده که الله شویید و از ما ربور بدل شوید و الا او  
 غنی است از کل ماسوی مثل آنکه اگر مرد کل ماعلی الارض ایمان آورند بپایان خود از ما نجات  
 میابند و داخل در جنت میشوند و از ذکر بدون الله که است از بهر نجات است نجات میابند  
 و داخل در جنت الله میشوند که اعظم از بهر جنت است و از ذکر کاف نجات میابند و در نظر ایمان  
 داخل شوند و الا نقطه حقیقت لم یزل و لا یزال غنی بوده است از کل غنی و کل معتقد بوده اند به  
 او بوجود کینونیت خود که اگر کل ماعلی الارض در یوم ظهور رسول الله ص ایمان آورده بودند خود  
 از ما نجات یافته بودند و حال هم که نیاروده خود در ما نخله مانده در هر طور خود بهت  
 نموده که خود را نجات دهد از ما ظهور قبل و الا ظاهر بطور مستغنی است بیج شئی نیست  
 الا آنکه و بکینونیت از برای او ساجد است لله عزوجل اگر چه خود محجب باشد در یوم  
 ظهور او مؤمن نگردد که اگر کشف غطا از او شود مؤمن است از برای او چنانچه بطور قبل او مؤمن  
 ای اهل بیان کرده آنچه اهل قسم آن کرده از بهر خدا سجده و بر نظر آن آنچه نباید کردند  
 این است که یک دفعه کل اعمال بدون الله میشود و حال طفت میشود چنانچه کل ظل هم محجب  
 محجب مانده و در نزد هر طور لایق است که کل بان ظهور مؤمن شوند زیرا که کل بان تا نمانند  
 و یستلون البیان علی سخن حزن فی آناء اللیل و اطراف النهار لعلمک باسم الله تجذون ثم لا اله الا الله تجذون

### الباب الخامس والعشرون الواحد الثامن

فی آن فرض لکل احد ان یتاہل لیسبقی عنهما من نفس یوحده الله رجھا و لا بد ان یجتهد  
 فی ذلک و ان یظفر من احدهما ما ینتھما عن ذلک حل علی کل واحد باذن دونه  
 لان یظفر عنہ الثمره و لا یجز الا قرآن لمن لا یدخل فی الدین و من کان مقترنا بنفس کجب  
 علیہ الافتراق اذا شاهده دون الایمان بالبیان ولم یحل علیہ او علیها شیئ

الا اذ ايرج في البيان قبل ان يرفع امر الله في يوم من طغية الله ان الذين آمنوا بالله واولادهم  
 محض اين باب آنکه در اين عالم عظيم ثمرات خداوند بعد از ايمان با او و صرف واحد  
 آنچه در بيان نازل فرموده داده اخذ نموده است از وجود خود که بعد از موت آن را  
 ذکر کند بخير و امر شده در بيان باشد امر حتى آنکه اذن داده شده اگر سبب منع در طرفي  
 مشايخ شود اختيار اقراني باذن آن تا آنکه ثمره از وجود آن ظاهر گردد و نعل در قتي شود  
 از اوراق جنت اگر ايمان آورده بين طغية الله و الا در قتي ميگردان اوراق بار و اگر موجود  
 نشود اولي است عدم آن از وجود آن بهتر است و حلال نيست اقران الا بانفس که ايمان  
 آورده باشد در هر ظهوري بظاير آن ظهور و اگر اينها اختيار ايمان نمايند اقران اذن داده  
 نميشود از براي آن و منع کرده ميشود از آنکه ايمان نياورده حقوق آن زيرا که مالک گلشن  
 خداوند است عزوجل و اذن داده بر غير سون تملك شني و آنچه براي غير مومنين مي بيني  
 بغير حق است که اگر حق مقتدري باشد نفسهاي ايشان را از ايشان منع ميکند الا آنکه  
 ايمان آورند چگونه ما يملک ايشان الا قبل از ارتفاع کلمه الله که بدو ظهور است  
 اذن داده شده از براي حفظ نفوس مؤمنه ولي حين ارتفاع اذن داده نشده بلكه ميتواند  
 ورق جنت با ورق نار قرين شود زيرا که کينويت آن مدد از نفی ميبرد و کينويت آن مدد  
 از اثبات و آن لاشيبي محض است و آن با شيفت صرف است بامراه دست و ازار است  
 بر کل نفوس مشرق در بيان که از براي خود شمري از وجود خود اخذ نمايند تا آنکه کمتر شود مراتب  
 اعداد تا آنکه در بحر انحصار داخل شود چه در بدء ظهوري اعداد نهايه است که در جبهه  
 الي مالا انحصار نتمی ميشود هزار و دويست و هفتاد و سال قبل از نظر کن که محقق بود با امير المؤمنين  
 از مومنين بقرآن و امر و پيروي ميتواني احصا نمود اين قسم است که الف مالا نهايه ترقی ميکند

و بلاغی از برای آن نبوده و نیست و همچنین بعد از ظهور بیان را مشاهده کن که تا محیل روز غیر از حرف  
 سین مؤمن بیا بنمود احدی و کم کم بیاضی در حرف بسند تقصص ایمان را پوششیده تا آنکه واحد  
 اول تمام شد و بعد مشاهده کن تا امروز که چند رکعت شده این واحد قسم بذات مقدس لمیزی  
 که اگر بعد از ظهور اسباب ظهور ظاهر شده بود امروز ما علی الارض غیر از مؤمن نبود زیرا که  
 حقیقت ما را آنست که اگر کل داخل شوند در ظل او بنا حسب ادب میگردند و محمد و وصی  
 و کبری بلا آنکه از ملک او شئی منقوص گردد یا بر ملک او شئی زائد شود زیرا که از برای خدا بود  
 آنچه در سموات است وارض و ما بینها چه ظاهر شود که منظر حقیقت بظواهر اظفار فرماید یا آنکه  
 کل با اسم او اظهار نمایند و درجه بدرجه خواهی دید تا آنکه از حد بلا حد و از نهایت بلا نهایت  
 مشاهده کن خلق جنّت بیع را **وَلتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ثُمَّ فِی الْیَوْمِ نَبْصِرُونَ**  
**الباب السادس والعشرون الواحد الثامن**

فما كتب علی كل نفس من كل ما یملك من مائة مثقال ذهب من بجاء كل شیئی تعد عشر  
 و واحدة لله ان كانت الشمس طالعة فلیفوض الیه لیقسم بین حروف الواحد كل  
 واحد مثقال اذا شاء والا الامر سیده لایل عما یفضل وهم یشلون وان كانت الشمس  
 محجبة ویکون للحروف الواحد ذرّیة یوصلن الیهم و الا یصرف فیما یقرن ان بین نفسین  
 وان كان یصرف العبد لولده او بنته و مثقال الثاویث لمن یطهره الله او یضیر  
 فی البیان و یلوی بینه و یحفظه کیف یرید ان الی صاحبه **مختصر این باب آنکه بعد**  
**از آنکه شیئی بجاء صد مثقال ذهب رسید بر مالک او است که نوره مثقال بخورد**  
**واحد و یک مثقال لاجل نار اگر در ظهور شجره حقیقت است اطاعت امر خداوند نماید و**  
**اگر لیل طالع شد بذریات آن حروف میرسانند کل و اگر نباشد بان مقترن می سازند**

بین دو نفس با دشمنی نار را حفظ نمایند تا بمنظور طغیان و سرزود ظهور و قطع  
 میگردد حکم اقران و عطاء بذریات الالبان اون شمره این آنکه اگر در آن روز چکلی فریاد  
 مثل اینکه آنروز اطاعت میکنند بر کل است که اطاعت نمایند چگونه است امروز که اطاعت  
 رسول خدا ص می نمایند در کل احکام همین قسم است اطاعت شجره حقیقت در هر ظهوری در  
 یوم ظهور قوی است تا در حجب میل از برای عارفین با و زیرا که آن یوم لقاء الله است و هر  
 کسی نتواند درک نمود تا قیامت دیگر و سزاوار است که بعد از هر صلوة طلب رحمت و  
 مغفرت نماید از خداوند از برای والدین خود کند و میرسد من قبل الله که از برای تو است  
 دو هزار یک ضعف از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود طلبی لمن یذکر ابوی ذکرت

إِنَّ اللَّهَ أَهْوَىٰ إِلَيْهِ الْحَيُّونَ

### الباب السابع والعشرون الواجد الثامن

في ان الفضة والذهب اذا بلغا مائة ثم توفون ستة الف خمس مثقال فاذا خمس  
 تسعين مثقالا للقط ولباخذن الله عنكم وكل عنه ميلون ولترودن الى من نظيره الله وتحفظن  
 كعنيكم ملخص این باب آنکه از آنجائی که هیچ عزمی نیست مگر در طاعت خداوند چنانچه در  
 هر ظهوری من مومنین با آن ظهور افتخار بعضی بر بعضی با طاعت خداوند بوده زبشون دیگر  
 زیرا که ششون دیگر در نزد اهل هر ظهوری و حال آنکه حکم حق بر او نمیشود بوده دست و  
 اگر بنواهی این معنی را مشاهده کنی آخر هر ظهوری نظر کن که گاه هست از اول عمر تا آخر بلا  
 وضوء که مستحب است ننماید باینکه افتخار کند که من نظر با سمان نکردم آلبا وضوء علی این  
 عزاست اگر مقررن با ما نبشت با الدین باشد که معرفت الله و معرفت ظاهر با مراد از نزد  
 او باشد و الا کینویات مبدل میشود از نوریت بناریت چگونه و اعمال رسد و بدانکه بعد

از آنکه عدد ذریب و فصد بعد کل حرف رسد با عشر نیمی شش هزار پنج میشود که اگر شش  
تزل دمی بشش برسد و آنوقت اول حرف اشاره میشود که باید باشد از این جهت امر شده  
بعد از بلاغ این دو باین حد نود و پنج مثقال از هر یک الله بر داشته شود و در ظهور نقطه  
چه در اولی و چه در آخری باذن او عمل شود و در مابینما بنورده نفر از اولو الطاعه که اذن دهد  
بر هر یک عدد باقیست شود و ذکر آن در مواقع آن خواهد شد و این است که تا یوم قیامت  
بماند و مؤمنین آن عمل میکنند و از هر تحب آتی اعظم تر بوده است زیرا که در آن تغییر می  
خواهد شد تا قیامت دیگر حال نظر کن چون نقطه بیان را بین اگر بعد از بلاغ عدل آنرا حکم کرده  
بود میتوانستیم لم و بم کوئی اگر مالک میبودی و از اهل جنت که اطاعت خدا را می نمودی آن  
وقت مشاهده می نمودی که بیک حکم چند وجود در حق تو داخل خلق شده زیرا که اگر کل من علی الاض  
مؤمن شوند و خواهند داخل جنت شوند با طاعت او امر الهی بر آینه بر کل مبین چند حکم  
وارد میسازد و حال بین چند وجود شده این است که هر چه هست از مبدع است و کل  
غافل مثلاً اگر رسول خدا ص فرستاده بود که در هر صد یک مرتب حج کن با استطاعت آیا  
میطلع مؤمن میتوانست منحرف شود بلکه تقرب بحسب نزد خداوند با طاعت و نزد خلق افتخار  
میکرد و ظهور طاعت و همچنین کل احکام را مشاهده کن که کل در قبضه او بسته اند اگر کسی را خواهد  
غنی کند غنی میکند تا یوم قیامت بحق نبی و حق و همچنین اگر کسی را خواهد سلطان کند سلطان  
میکند تا یوم قیامت و همچنین اگر خواهد کسی را عزیز کند عزیز میکند تا یوم قیامت دلیل آن  
اینکه اگر رسول خدا ص فرموده بود ذریه فلان نفس مؤمن بر کل است که او را غنی کند کیکی از صد  
دین است امر و بسین که چند بار داده بودند که صدق غنا شود و اگر فرستاده بود که باید  
سلطان از قبل من ذریه فلان باشد مؤمنین میتوانند منحرف شد تا یوم قیامت از برای

ادباتی میماند و اگر میفرمود در میان مؤمن باید تا قیامت عزیز باشد امروز همین که عزت او  
 چه قسم بود و حال آنکه می بینی که فرموده و لفظه علی الناس حج البیت سالی بشه و هزار نفس  
 میروند و حول طین میگردند این است علو امر خدا و استقلال آن بر ماسوای خود و همچنین اگر  
 برعکس خواهد که خواهد کسی را فقیر کند فقیر میشود الی یوم البقیة بین یکت ذکر ابی لهی را بدون  
 حبت نازل کرده امروز سیر کن در مشرق و مغرب بین که اسم او نیست که بقدر یکت ام  
 ذکر ندارد اگر چه در سسدون حق باشد هیچ فقری از این بالاتر میشود که بقدر ذکر اسمی  
 هم نماند و همچنین ششون دیگر را مشاهده کن که امر حقیقی از قیامت است تا قیامتی مطا هر کتیه  
 که بجان یکت ماه ریاست خود را و ظل اطاعت بیرون میاورند و حال آنکه اگر نظر کنی در مطاع  
 آنها با اسم حق بر پا است که میگویند از اسلام است این مطاع و حال آنکه واقع عنده  
 و عند اولی العلم بدون الله حکم میشود بین بعد خلق را که از بسد و امری که از قیامت است  
 تا قیامت محتجب و بجان یکت روز لذت اگر چه بدون الله باشد چگونه جان میدهد  
 این نیست الا عدم بصیرت آن و ادراک آن و الا نفس بصیر و مؤمن دقیق چگونه از قیامت تا  
 قیامت میگذرد که در جنت باشد و یکت روز را میگیرد که در نار باشد بقدر همان یکت روز  
 در بعد و تا خدا خواهد که او را از نار نجات دهد حکم بدون الله و نار در حق او شود به آنکه نجات  
 خدا اهل نار را از نار این است که ایشان را میخواند بسوی خود اگر مقبل شدند نجات مییابند  
 و الا در نار میمانند و از آنجائی که دعوت خدا ظاهر نمیشود الا بدعوت ظاهر ظهور او و  
 همچنین اجابت خداوند ظاهر نمیگردد الا با اجابت آن از این جهت است که در هر ظهوری  
 اهل ظهور قبل از آنکه اجابت میکنند خدا را بطاهر و ظهور بعد و مظاهر می که میخوانند کل را بسوی  
 او و دل بر او بسته از عرف حق و هر واحدی که دلالت کند بر او صد اول از نار نجات

نمی یابند مثلاً اگر در همین ظهور رسول الله ص کلمه کل ما علی الارض اجابت کرده بودند او را داد امر آن  
 کل از نارنجات یافته داخل جنت میشدند زیرا که آنچه در آخرت حکم میشود از نارنجت بر  
 حکم این عالم طائف میگردد و از این جهت در دین اسلام امر شد بقر لعل اهل نار را بقر  
 داخل جنت کنند و امر شد بتنهت حب در مابین خود لعل تقمص قیاس اهل جنت را پوشند و  
 اگر نفسی در بیان بقر کل ما علی الارض داخل در بیان کند کل را از نارنجات داده داخل جنت  
 نموده و این است فضل در حق ایشان قسم بذات مقدس الهی که اگر در ظهور من بطنی سر آمده  
 کل اطاعت نمایند او را یک نفر زار ننماید الا آنکه کل داخل در جنت شوند و کل ما علی الارض  
 قطعی شود از قطع رضوان ولی حزن من بر مؤمنین بر او است نه از دون مؤمنین که در دلیل ایل  
 تضرع و ابتهال و باسم او اظهار دین و دنیا نمایند و شب در روز برای تقای ادگریا  
 و در تضرع ولی وقتی که خود را می شناساند بخل خود که اعظم صفتی است که فوق آن جنتی  
 تصور نیست زیرا که اول دین معرفت الله است و معرفت الله تصور نیست الا بمعرفت او  
 عبادیکه بآیه مستوده در نفوس ایشان از ظهور قبل او لکن عمل میکردند بر میخیزند و آنچه لایق  
 نیست متعل میبوند اگر خطور کند بر طوب ایشان دون حقیقت او اعظم است از هر عصیانی نزد  
 خدا و کل اعمال را یک دفعه محو میکند گانه کم بکن شیئا چنانچه در ظهور نقطه فرقان شنیدی  
 کل مؤمنین باخیل منتظر بودند احد موعود را شنیدی که بر آن شمس حقیقت در بیت و سال  
 ظهور خود چه گذشت حتی آنکه فرمود ما اودزی نبی شل ما اودزیت با آنکه کل از برای  
 ظهور او تضرع و ابتهال مینمودند که بقول عیسی در حق او عمل کنند ولی حمد خدا را که در آن روز خود  
 ولی در ظهور نقطه پیمان بودی که کل مؤمنین بر رسول الله ص منتظرند ظهور محمد موعود را زیرا که این  
 حدیث از رسول الله ص است و عامه و خاصه بر آن متفقند و شبهه نیست که جوهر ایمان منجبر



باثنی عشریه و قطع اسلام همین پنج قطع ظاهر است که اهل آن خود راثنی عشریه میگویند و بظن  
 ارض فارس را دارالعلم میگویند با وجود آنکه شجره حقیقت طالع احدی از اهل آن نشاخت  
 را و بعد از شناختن ظاهر است حد بعد ایشان که همان کافی است در ذل ایشان و حال  
 آنکه شب و روز العجل العجل میگویند در بیان هم همین قسم بین و مغرور شو که کل میگویند نمون  
 بآن هستیم که این همان کلمی است که در بدنه نقطه بیان بود و بعینه در بدنه نقطه فرقان و  
 حال آنکه نقطه بیان بثنائی ظاهر شد که هیچ طفلی نمیتواند آنجا رکنند و حال آنکه کل میگویند و  
 یقین داشتند که قرآن کتاب خدا است و نبوت بی دولت و ولایت و حجیت ابواب  
 و کل احکام دین اسلام بآن برپا بود و کل آنرا اعظم سجزه رسول الله ص ذکر نموده بودند و  
 یقین داشتند و مقطوع ایشان بود که غیر الله نمیتواند مثل آن ظاهر کند و در عرض خیر از  
 دویت و بشاد سال یکت آیه کسی مثل او نیاورد و همیشه که ظاهر شد مثل آن حجیت  
 و مثل بجز با تطیل از بجز وجود خود نازل نمود کل از آنجانی که باید یقین کنند که من عند الله  
 هست و امکان ندارد من عند غیر الله بنص قرآن و ایمان خود ایشان رفتند بر اینکه  
 من دون الله هست و کردند آنچه کردند ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که  
 کل با اسم او کنند آنچه میکنند و از او محبت مانید و اگر محبت مانید بر نفس خود ظلم وارد  
 آورده اید اگر بر او حزنی وارد نیاید و اگر الیسا ذبانه بر او دهن حتی وارد شود بر  
 خدا وارد آورده اید و حال آنکه شب و روز از برای او سجده میکنید و از اول عمر آخر  
 میخواهید از برای رضای او عمل کنید از عظم امر است که نمیتوانید تحمل شد ناز  
 صفرا که یکدفعه می بینید یک نفسی که او را می ساخته اید و چه بسا که پدر و مادر و ادوی القراء  
 او بوده اید ظاهر میگردد و ناطق بکلام انشی انا الله لا اله الا انا این است که کل یکدفعه

منظور و متحیر شوید از غلو اشیاء و ان شمس حقیقت و سوار تفاع آن طلعت ربوبیت و اگر نظر از جوهر دلیل  
 که آیات الله است بر نذارید و آنچه قبل در سده آن گفته گویند و آنچه بعد در بیان گفته گویند  
 نقل اگر ایمان نیاورید بر خدا حکم نکرده باشید و الا حکم آن بانفوس خودتان اگر کسی حکم بر  
 خدا کند چه حد دارد که قسم بذات مقدس الهی که عبادی که بر او حکم میکنند اشدند از نفوس  
 در این ظهور بر او حکم کردند الا آن چه در بعدند اشخاصی که در مقابل رسول الله ذکر وجود خود  
 کردند نزد تو همین قسم تو خواهی بود اگر مؤمن نباشی نزد اشخاصی که بعد می آیند و امر و دستند  
 اشخاصی از روی بصیرت و همچنین در ظهور من نظیره الله مؤمنین با د از روی بصیرت می بینند  
 حکم مجتبین را بعد تر از مجتبین در این ظهور بر آید تو امر و ذکر می از سر دین کند و بدین  
 می کنی یا میدانی اسماء ایشان را همین قسم اشخاصی که بعد می آیند بالنسبه باین ظهور همچنین در  
 ظهور من نظیره الله که اگر ذکر باطنی هم بماند لاجل ذکر حق است آنرا نه ادون بنفقه لایق  
 ذکر است مثل اسمی که در قرآن نازل است قدری نقل نموده و از جوهر دلیل نظر بر نه داشته  
 لعل در آن روز سخبات یابی و الا عاقلین هر ظهوری حل اعلی خود را میکنند لایق شکر گان آنکاز  
 برای خدا میکنند و لکن آن حق تقات تم با ما الله تو قنون

### الباب الثامن والعشرون الواحد الثامن

فی الصوم و لتذکر و الله فی تسعة عشر یوما من کل حول احسنه و انتم صائمون  
 مختص این باب آنکه اول مراد خدا را بدان از صوم که شمره آن چه چیز است و آن اینکه در  
 ظهور قرآن اگر میبودی و از رسول خدا سوال می نمودی سبب فرض او را هر آینه جواب می نمود  
 با آنچه ذکر می شود که صوم از برای آن است که صائم شوی از هر کس که لدون الله هست  
 مثلاً در زمان رسول خدا اگر دوست نمیداشتی هر کس که او را دوست ندارد و نبود

از برای هر کس که از برای او نباشد و صائم میشدی ثواب صوم از برای تو عطا میشد و همچنین  
 هر فایده در حروف واحد قرآن بیا و جاری کن تا قسمتی شود بحرف آخر که جامع ظهور است  
 کل واحد است که اگر صائم از دون آن میبودی پیرانیه در آخر و صائم از برای خدا بودی  
 همچنین نظر کن در نقطه بیان اگر کشیده می ظهور را و بر قلبت خطور کرد دون حقیقت آن اصل  
 دین تو مرتفع میشود چگونه بصوم رسد که فرعی از فرعی دین تو است و در حین استماع حجت  
 بر تو بالغ بود زیرا که آن کسی که بتو گفت بایات احتجاج تو نمود و همچنین در محبت ماندی  
 احتجاج از اجابت الله بوده در درج رابع زیرا که ظاهر آن ظهور بود و خود را بطور کلی از اول  
 ذکر نموده بود این است که در درج رابع ذوال ظاهر بوده زیرا که در همان ذکر کلمه انشی انا الله  
 لا اله الا انا نازل نمود که اگر صاحب فراستی در امکان باشد تواند سیر نمود و پیشین نمود باینکه  
 آخرین اول است و ظاهر صین باطن در رتبه اول نه در رتبه ثانی زیرا که اسما هر رتبه  
 در رتبه او است تجا و از خدا و میکند مثلا نظر کن در ملکات اول از اول وجود ذکر میشود  
 تا آخر وجود ولی آن اولی که در آنجا ذکر میشود نتوان مقایسه نمود با اولی که در آخر وجود در  
 میشود و همچنین کل مراتب اسما و امثال را مشاهده کن و حکم کن و اگر در این ظهور صائم شد  
 از حجب دون حرف اول شو که در کل حروف دیده نمیشود الا همان یک حرف و چون که حکم  
 بر واحد اول شود نیز بر اعداد متکثره هر کس از برای ایشان است صائم بدان و هر کس  
 از برای دون ایشان است دون صائم و در وجود ایشان ابواب حجت را مشاهده کن  
 و در عدد واحد در ظل ابواب تا که حقیقت صوم صوم از ایشان است مثلا در یوم ظهور  
 امیر المؤمنین علیه السلام کل صائم بودند ولی حکم صوم بر عبادی میشد که در حجب او بودند  
 و از دون حجب او صائم و در هر ظهوری کل اهل آن ظهور با حکام آن ظهور معامله ولی در رتبه

ظهور بعد مرتفع میشود حکم اصل آن چگونه بشنون آن سد اینکه ذکر میشود مرتفع میشود و ظهور  
 بیع بان ظهور ظاهر میشود و الا نه این است که مرتفع شود و اگر کسی در این ظهور در حجب آخر بود  
 شکر الله را صائم و الا کل در آن حدود یک هستند طبعند ولی چه ثمر اگر کل مؤمنین بقرآن صائم  
 شده بودند و بر آن آنچه واقع شده بودند بود نزد خداوند واجب بود از آنچه صائم شده اند  
 و واقع شده زیرا که اگر واقع نشده بود شهادت او بر ما یقوم به الدین ایشان حکم ارتفاع نمیشد  
 و حال اگر چه بشنون دین عامل بوده اند حکم ارتفاع میشود و در حین صوم حجت است بر صائم  
 که مراقب شود و رضای الله را که از آن محجب بخرد که اگر در حین صوم شجره حقیقت طالع شود و  
 حکم نماید بدون آن فی الجمله اطاعت کنند چه این صومی که الا آن میگردد با مراد بوده در ظهور  
 قبل و همچنین کل اعمال را شاهد شو و از شرب و اکل و اقتران و مجامد اگر چه علیا باشد و ظلم  
 اگر چه قدر قیاط باشد و حکم بر خدا عاصم شو نفس خود را دور حکم ثلاثه آخر دقیق شو که از مبدء  
 ظهور تا اول ظهور دیگر هر کس حکم بر نطق نموده بمان حکم علی الله هست که باطل بوده و همچنین حین  
 ظهور من بظهور الله شبهت که کل اهل بیان صائمند ولی اگر حکم بر او کنند بر آینه باطل میگردد  
 مبدء دین ایشان چگونه سد حکم ثانی از شنون آن و از طلوع تا غروب مراقب باش و  
 در اسم واحد ناظر و قبل از بلوغ بعد اسم هو حکمی بر مؤمن و مؤمنه نبوده الا الی الزوال که اگر  
 تجاوز نماید صائم نبوده و بعد از آن الی سنبلی و فوق آن صائم نخواهد بود نظر کن در هر  
 جزئی از اجزاء او امر الله که اگر کل باطنی الارض جمع میشد نمیتوانستند تسع عشر عشر آنی تحت دون  
 آن حکم کنند و حال بین بسبب وجود آسمی را که چگونه تسلط نموده در حق عباد خود بلا استحقاق  
 ایشان که اگر بعضی استحقاق بود بر آینه در آن حجبی که بودند بودند مبدء عرفان فضل او بوده  
 که اگر خود را شناسانیده تا قیامت دیگر کل عامل بودند و تقصیر شد رکن بعلمکم یوم القیمة

عَنْ لَمْ يُمْرِنَ مِنْ نَظْمِ سِرِّهِ اللهُ تَعَالَى

الباب التاسع والعشرون الواحد الثامن

اذا ذكر اسم الشجرة فصلوا عليها واذا ذكر حروف الحقی فیصلوا عظیم واذا كروا الله محمدا  
 و نظا هر امره فی کل لیلۃ جمعه و یوم عاشی و ما تین مرة ثم اذکروا الله فیها اربعة الف  
 مرة یا الله لمن این باب انکه هر وقت ذکر شود من نظم سیره الله صلوات فرستید بر او  
 و هر وقت ذکر شود حروف حق او ذکر بجا کنید برایشان و در آنچه ظاهر شده مثل آنچه  
 ظاهر میشود ذکر کنید و در هر شب جمعه و یوم آن قدر دانید که آن شب و روزی است  
 که اعمال در آن منافع میگردد و ذکر کنید من نظم سیره الله و حروف حق آن را دو دست  
 و در مرتبه و بخوانید خدا را از روی اخلاص عدد چهارصین نه این است که سجده کنید و  
 بخوانید کسی که ذکر او ذکر الله است و ذکر الله ذکر او است و معرفت او معرفت خداست  
 و معرفت خداوند معرفت او است محبت مانند نظر کن در ظهور رسول الله ص که چند ریلای  
 و ایام جمعه بر آن شمس حقیقت گذشت و ثمنین با بنجیل کل خدا را میخوانند بدان خود ایام  
 بخشید ایشان را همچنین در ظهور نقطه بیان مشاهده کن عبادی هستند که هر شب تا صبح بذر  
 خدا مشغولند و آن شمس حقیقت قریب بار تراض گشته در سما ظهور دهند و هنوز آنها از سر سجاده خود  
 حرکت ننموده و اگر آیات بدیع بر آن خزانه شود میگوید مرا از ذکر خدا باز ندرای محبت  
 تو ذکر خدا را میکنی و کسی که این ذکر را بتجلی در تو نمود چرا محبتی اگر قبل نماز نظر نموده بود  
 فا ذکر و الله کجا تو میدانستی که ذکر کنی و کجا میکردی بدانکه اگر ذکر کنی من نظم سیره الله  
 را آنوقت ذکر کرده خدا را همچنین اگر آیات بیان را بشنوی و تصدیق کنی آنوقت  
 آیات خدا تراض میدهد و الا چه ثم در حق تو از اول عمر تا آخر عمر یک سجده کن و بعد

بدگرائی بگذران ولی مؤمن مباش بمطهر آن ظهور بین نفع میبخشد ترا ولی اگر شناسی او را و  
 عارف شوی بحق او و بگوید قبول کردم کل عمر تو را در ذکر خود برآیند و اگر بوده او را بمنهای  
 ذکر زیرا که تو عمل میکنی از برای آنکه خدا قبول کند و قبولی خداوند ظاهر نمیگردد الا بقبولی  
 ظاهر بنظیر مثلاً اگر امری را رسول خدا قبول نمود خدا قبول فرموده و الا در هوای نفس این  
 عامل مانده و الی آنکه راجع نمیشد و همچنین اگر علی را نقطه بیان قبول نمود خدا قبول فرموده  
 زیرا که سبب از برای امکان رسولی ذات ازل نیست الا آنکه آنچه نازل میشود از مظهر ظهور  
 شود و آنچه صاعد میگردد الی مظهر ظهور شود و خدا را که یک نفر متصل دیده نشده که ذکر تقبل  
 کند و حال آنکه از اول عمر تا آخر آن عمل میکند با نیتهای جد و جهاد و اگر از او پرسی از برای چه  
 میکنی میگوید از برای اینکه خدا قبول کند ای حیوان قبولی خدا ظاهر نمیشود الا بقبولی  
 حجت آن آیا کلمه داری از حجت او که فرموده باشد قبول کردم این است که کل الا بشر  
 عمل میکنند ولی از مظهر آن محجب بلی کسی در بیان عامل است که در یوم ظهور من نطقه الله  
 از او نفس داشته باشد بر قبول او او را ثابت که بگویند عمل از برای خدا کرده و خدا قبول کرد  
 و الا چه ثم کل ما علی الارض عمل میکنند آنچه بر او بسته از دین خود ولی نظر کن بان مبدئی که  
 قبول خداوند ظاهر میگردد که گویا در ظهور رسول الله کیت متفرس نبود که از او طلب کنند  
 غیر عارضین باو تقبل عمل خود را که اگر شده بود در قرآن نازل میشد بسان وحی زیرا که تقبل  
 خداوندی نمیشود که بسان بشر باشد که اگر بسان خود رسول الله تمام باشد تقبل او است  
 تقبل خداوند مبدئی که آیت الله شایع از آن مشرق میگردد در جبل مستور نموده و سبب  
 از برای خدا عمل میکنند بین رایحه از رایحه شعور برایشان وزیده و حال آنکه مظهر عمل اعمال  
 ایشان این است که خدا قبول کند و قبول خدا ظاهر نمیگردد الا بسان آیات که عجز کل

ماموی را برساند چنانچه امروزه قرآن مجزئ و جدا برسانند حال هر چه بنواهی عمل کن بین آنکه  
 یکت پرگاه ذکر قبول در حق او شد این قسم است که در ظلم پس حرکت یکسید و ثمر نمی بیند از اول  
 عزرا آخر از برای خدا عمل میکنی و یکت دند از برای آن نظم سهی که عمل راجع باد میگردد میکنید که  
 اگر میکردید در یوم قیامت اینطور بتلانیشدید بین امر چند عظیم است و کل چند محجب  
 قسم بذات مقدس الهی که کل ذکر خدا و عمل از برای او ذکر من نظم سهی است و عمل از برای او است  
 فریب نفس خود میدهد که از برای خدا عمل میکنیم که بدون الله میکنید که اگر لکنه کنید از برای  
 من نظم سهی الله خواهید کرد و ذاکر او خواهید بود و آلا سنگان این جبل هم کسب کنید اند شب  
 روز لا اله الا الله میگویند چه شتر وارد در حق ایشان قدری تفصل نموده که از مبدء امر محجب نگردد  
 که کل اعمال دنیا می شمارد خود شمار حاج بدین شما میشود و کل اعمال دین شما شمره آن قبول خداوند  
 میشود و قبول خداوند ظاهر نمیشود آلا بقبول من نظر او من نظم سهی الله که لسان آیات از او ظاهر  
 گردد که اگر از دون آن قبول شود قبول الله نیست زیرا که قبول الله کلام او غیر کلام خلق است  
 و ادن ایشان نمیشود و ایند میگوئی قبول ابواب قبول الله است و قبول الله قبول رسول الله  
 است لاجل این است که آن شجره این طور قبول کرده و چنین که حزن نفس مؤمنی را حزن نفس  
 خود کشمرد و سرور او را که سرور خود خوانده لاجل این است که آن این قسم نازل نموده  
 که اگر آن نبود ثمر مرتب نبود همیشه نظر بر مبدء امر نموده که کل شئون در ظل او ظاهر میگردد  
 و آن ایشان نیست بلکه واحد است و واحد آن با عدد نیست بلکه بلا عدد است و آن واحد با عدد  
 با مراد واحد شده که اگر آن نبود حکم جاری نمیشد و لتوحده و الله بحکم الرحمن خالصا تم بانه با حق  
 تعلقون

### الباب الاول من الواحد التاسع

فی ان عزوجل الارض لله وفسر کل ما من لله وان بیوت التي یومئذ تنسب الی

الملوك من يصلي فيها من اولي البيان فليصدق بمشال من فضة الا وان يكسفن فيه ما يشب  
 الى حروف الواحد او شهما البيان وفي كل متاع العزة فليخلون عمتها على عدد الواحد  
 مقام نفس اذا كان الارض واسعة والا الواحد بلا عدد ليكفين العالمين ولا بد ان يلحق  
 محل ما قبض من النقطة في احد المحرمين ويبنى على ذلك المعصية من المرات ليدكرن الله في صلواتها  
 مختص اين باب انك عزه راضى لله بوده وراجع بگرد و يوم ظهور من بطيفه الله اونها اذن  
 بهن قسم عزه اين دامن كه از سلاطين قبل بوده اگر كسى از اهل بيان در آن نماز كند بر او است  
 كه يك شقال فضة اتفاق كند تا انكه ساكن نشود در آنها الا شهاد بيان و مظاهر واحد و هر  
 مجلس عزى كه منقذ گردد بلا عدل سزاوار است كه ساكن عدد واحد را خالى گذارده كه اگر ان ساع  
 من بطيفه الله با حروف حقى ظاهر گردند كسى مقترن نگردد بجا هر كى كه از بيان اخذ ميشود در آن  
 ظهور و اگر مجلسي وسيع نباشد محل يك نفس اذن زياده داده شده در همچنين هر مقصدى  
 محل يك نفس سزاوار است كه خالى گذارند زيرا كه ديده ميشود كه در بيت خود من بطيفه الله  
 هم اين قسم ظاهر است كه از مقصد آن منع نمانند او را چون كه نميشناسند او را لاحترام او با  
 او ولى او ميشناسد كل را و ميخندد بر عبادي كه از براى اسم او اين نوع اعظام و احترام ملاحظه  
 مبنائند ولى يوم ظهور او از او محجب ميباشند با نيات خود و طين ما قبض من النقطة امر شده  
 كه دريكى از حرمين واقع گردد و بر آن حجره از مرآت مرتفع شود كه در آن نصلبان صلوة خود را  
 نمايند تا انكه امارتى باشد در نزد خلق براينكه نقطه بيان بس بوده مخلوق در زودى  
 و مولود و موردش و آنچه من الله تكلم نموده از او است زاز او كه كسى غلو نماند و از حد  
 بوديت تجاوز نكند چه سائرين در بيان سيرد عروج ايشان را نتوان اقران داد بائرين  
 در ستران چگونه رسد ما على الارض ولى كل اين سياران طائفه حول سياران در ظهور من بطيفه الله



زیرا که حق در آن روز با ایشان ثابت میگردد نه بدون ایشان و لتفتن الله فی کل ما نزل من عنده  
 فان امر الله فی الاعلیٰ مثل الادنی ان یاعباد الله فاتقون

### الباب الثامن الواحد التاسع

من یکن له خط لم یکن له عدل فی آیامه فلیکتب الف آیه لله ویومین بان یوصلها  
 النقط لیجزیه الله برحمته یوم القيمة انه کان کل شیء علیما لم یخص این باب انما  
 در ظهور بیان صاحب قلمی بحکم رسد که عدل از برای او نباشد در زمان او از هر نوع خطی که هست  
 از ابجد گرفته تا اعلیٰ منتهی گردد که مراتب واحد باشد محبوب بوده که هزار بیت بر قرطاسی که آنهم  
 بلا عدل باشد نوشته شود و همچنین ششون آن باید مثل آن باشد و وصیت نماید که در یوم ظهور بنظر میسر  
 نزد آن شجره حقیقت حاضر نمایند تا آنکه جزا دهد او را آنچه نزد او است از آیات خود و مذکور گرد  
 این سبب فرموده خود و اگر نفسی باشد که استطاعت بر الف نه داشته باشد در صحن نوشتن  
 آن بر شمشاد بیان است که بهاد الف را با او برسانند و اگر مستطیع است که سزاوار نیست کسی که  
 از برای خدا عمل کند بجهت قرار دهد در عمل خود و از ششون خسته نقطه بیان چه آیات و چه حاجات  
 چه تفاسیر و چه ششون علیه و چه کلمات فارسیه هر چه نویسد مقبول خواهد بود و ثمره آن اینست که  
 در یوم ظهور چنین نفسی باشد و اشغال آن قلم نبرداند الا با نام من لطیف سره الله که حرام شده بر  
 قلم گردانیدن بر سه کلمه الا کلمات او لعل در آن یوم یک نفس لقه عمل کند که بهتر است از  
 کل آنچه در لیل نوشته میشود و هیچ خطی در این ظهور محبوب تر نزد ظاهر ظهور نبوده الا خط شسته  
 حیوان نیست زیرا که اکثر با تسلیم میینند ولی نیست است حیوان حسن آن با حیوان بودن  
 آن است که مثل آن بالنسبه بخلایق در حیوانیت مثل جوان است با کامل هر شیئی در حد خود محبوب  
 بوده نزد خداوند هست و لتعلمن ذریا کتم ابھی المخطوط و انمعنا عندکم لتعلمن ذلک یوم القيمة عند

و الله من كل ملك او سلطان حيث في ذلك الدين بيت من المرات لغنه يكتب  
 آيات الله وكان من عينه تلك الآية المذكورة في النزل  
 مختص ابن باب الاكل وجود خلق الله انه كمر ابرامى يوم ظهور الله كدان در عرف بيان  
 بقیاست ذکر میشود و آن از اول ظهور شجره حقیقت است تا غروب آن مثلاً در نقطه فرقان  
 بیت و سه سال بود که آن یوم که کل از برای آن روز خلق شده بودند مثل آن ایام مثل شش  
 است بالنسبه بنسارگان همچنین مثل اهل آن ظهور بالنسبه بظاهر مثل همین است از این  
 جهت است که در آن ظهور عارفین بآن شکم اجرمان نه بند و چنانکه از تصانیف و تألیف  
 و اشعار آن خود و ظهورات و بروزات خود زیرا که اگر در نفس انجمن طالع شود هر آینه ذکر نور  
 از برای آن شود همچنین است اگر از غم غمای زمان من نظمیده الله بعد از ظهور آن کوه انشا کوه  
 معاینه مثل آن همین خواهد بود و همین قسم که نقطه شمس حقیقت بوده آثار آن هم بالنسبه باثر شمس  
 امارت است این است که تا آخر وجود المرات شوند تعاس در آنها ظاهر میشود اثر شمس امارت بلکه  
 کل مستغنی هسته از دون آن ولی بعد از غروب آن اذن داده شده که کل در ظل او آنچه  
 تواند عروج نمود و اگر کل عالم جمع شوند و عروج نمایند بفرقان حرفی از آن نتواند رسید  
 و ذکر شده در حق اولو القدره از میم و سین در بیان بر اینکه مقصد معنی از مرآت از برای نفس  
 خود ظاهر سازد در بین عینی او مکتوب شود ذکر می که بدل باشد بر اینکه اگر من نظمیده الله  
 ظاهر شود و ایمان آورد و نصرت کند اعلاى امر کل خلق کرده و الا اذنی لعل در آن یوم  
 مراقب خود باشد که بچند صباح محجب از لقاء محبوب خود نشود که از برای او از اول عمر تا  
 آخر حال بوده و هست و غم نرسیده به آن را الا اکل علی کند از برای آن و نصرت نماید و بنا

ادون را با آنچه رضای او است و الا خواهد رفت مثل آنچه قبل از آن رفته و اثری از آن نخواهد ماند الا ذکر دون حق و احتجاب از مجوبی که از برای او میکرده آنچه میکرده و با اسم او در بیان معزز بوده که اگر حزنی بر من بطیفسره الله وارد آید استعاضی که ممکن است از کثیثی از ادون گرفته میشود و اگر نصرت کند فضلی که در حق کل شیئی جاری میگردد در حق ادنازل میشود زیرا که اگر اقدام بجزن او نماید احدی را نمیرسد بر این زیرا که این زمان این قسم بوده که علماء را حکمی نبوده الا با عانت آن خدا عالم است که در آن زمان چه نوع باشد تربیت خلق و حدود ایشان و اگر عالمی در آن ظهور بسادست نماید بدون رضای او مثل او نیست که بعد از وجود او متکلم شده باشد و هرناری که از برای لدون الله خلق شده از برای او میشود زیرا که انظار کل از احوالی و ادانی راجع میگردد بعلمای حکم ظهوری که اگر آنها در ایمان خود صادق باشند منحرف از حق نخواهند شد و اگر بر حق حزنی دارد آید بسبب انحراف آنها میشود که کل چنین میدانند که آنها بر حقند و حال آنکه لدون الله بوده و هستند عند الله اینست که آن ناری که کل میرسد اول بانها میرسد و بعد از آنها به گیران چنانچه اگر مقبل باشد فضل الهی اول بانها میرسد و بعد به گیران نیکو درجه است درجه علم اگر علم بمن نظیم کرده الله در رضای او باشد و الا بدترین درجات است عند الله و عند کثیثی که اگر یک کلمه نگوید بهتر بود از برای او تا آنکه علم کثیثی داشته باشد و علم بمن نظیم کرده الله داشته باشد که کل شیئی با مراد باس مثبتی را می پوشد چه آن وقت که یک کلمه نگوید اگر مقبل شود که طوبی له و اگر منحرف شود نفس خود را در نار انداخته و الا هر کس که بعلم او تابع او بوده مثل نداشت و همچنین اگر بعلم او تابع حق شود بواسطه او داخل جنت میگردد ولی از آنجائی که اتباع نفسی را باعث احتجاب آن میشود از حق از این جهت نبودن علم از برای او

واضح تر است از بودن **الاولی** که خالص باشد از برای خدا که بگاید علم خود تواند نصرت  
 حق نمود در یوم ظهور آن و بسبب آن نفسی ایمان بحق آورد در صحنی که نظر میکند و هم خود را در  
 آیات الهی می بیند فی الفور سحر میکند و اعتراف میکند بر اینکه این است آیات منظر **نظر الهی**  
 که کل موجود آن بوده حمد خدا را که ما را در یوم قیامت عالم گردانید با و که ببرد وجود خود فانی  
 گردیم و از مقامی الهی محبت نمایم که از برای او خلق شده ایم و غل کرده ایم **آیا از برای من**  
 ذلک من فضل الله علینا انه یؤلفنا لکم کرم و بگاید که نفس کنی چنین میکنی و بی چون نتوانی  
 بعین نمود بحسب نفس خود است این است که سمانی دوازده وقت فیشوی اگر در یوم ظهور آن  
 غیر از آنکه ایمان با و آوری کل خسیر کنی نجات ندهد تو را از نار و اگر ایمان بحق آوری کل خیر  
 از برای تو ثبت میگردد در کتاب خدا و آن تا قیامت دیگر در ثبت متلفه نخواهی بود **تلفست**  
 باش حق انعامت که امر بسیار دقیق است در صحنی که ادعاست از سموات وارض و ما بینها  
 مثلاً اگر کل مظربین بقول صبی ۴ یعنی نموده بودند ظهور احمد رسول الله ص را یک نفر منحرف نموده  
 از قول صبی ۴ و همچنین در ظهور نقطه بیان اگر کل یعنی گفته باشند همان محمدی موجودی است  
 که رسول خدا خبر داده یک نفر از مؤمنین بقرآن منحرف میشوند از قول رسول خدا **آیا همچنین**  
 در ظهور من تطهیر و الله همین مطلب را شایسته کن که اگر کل یعنی گفته که این همان من تطهیر است  
 است که نقطه بیان خبر داده احدی منحرف نشود نه این است که حجتی باشد بر یقین  
 بخردن ایشان در حق او و اگر حجتی از برای رسان نخبیل و علمای فرقان بعد از ظهور بیان  
 بست از برای آنها هم خواهد بود بمعنای دقت دقت نموده که از دقت خود موجب  
 نشوی و بعین او او را شناخته تا آنکه بفرقان او فائز گردی ذکر این کلمات از برای  
 آنکه در آن روز کل مراقب خود شوند از اعلی و ادنی لعل در ذکر کف داخل نشوند و از زنده

کتاب محبت نمازند فلما تبین الله ثم اياه يتقون

الباب الرابع من الواحد التاسع

کتاب الله علی الناس ذکر الشرف کل عند یسئلون

تخص این باب آنکه کل علم علم اخلاق و صفات است که انسان بآن عامل باشد که بواسطه آن علم بر نفس خود حزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی وارد نیاید و اینکه امر بقوی دورع یا شئون دیگر شده کل راجع باین میگردد مثلاً اگر نفسی مبتلا بقصر شود و قناعت کند و صبر عزا و زردنض او باقی میماند و محزون نمیگردد و ایام فقر آن که بگذرد شبیه مشاهده نمیکند ولی اگر اطمینان کند غمهایش این است که بسی از دیگری بهرسد که بآن رفع کند آنچه مایه حزن او است ولی بعد از آنکه نظر کند بر نفس خود بسی که ظاهر شده معادل نمیشود باذل نفسی که واقع شده از برای او و همچنین کل صفات و شئون را در هر مرتبه ملاحظه کن و اینکه امر شده ذکر سر از برای آن است که مراقب بذكر الله باشی که قلب تو همیشه حیوان باشد که از محبوب خود محبت نمائی نه اینکه بلبان ذکر بخوانی و قلب تو متوجه نباشد بذروه قدس و محل انس نعل اگر واقع شوی در یوم قیامت مرآت قلب تو مقابل باشد شمس حقیقت را که اگر مشرق شود فی الجمله عکس بهم رساند زیرا که او است بعد هر خیر و با و راجع میشود کل امر و اگر آن ظاهر شود و تو همیشه در ذکر نفس خود باشی ثم غیبه تورا الا انک بذكر او ذکر کنی او را که او است ذکر الله در آن ظهور زیرا که آن ذکر می که میکنی بواسطه امر نقطه بیان است و آن ظهور قیومیت نقطه بیان است در آخرت که بمالانهای الی مالاخصایه اقوی است از ظهور اولای آن که اگر چنین ذکر کنی سرّاً با بیان با و ثواب او نود و پنج مرتبه مضاعف میگردد بر ذکر جبر تو ولی در یوم ظهور ذکر کن حتی و جبراً که آن روز افضل است ذکر او جبراً از نود و پنج ذکر

سزا این است جوهر ذکر نزد ذکر و مذکور اگر توانی درک نمود فلنگه کن الله سر ابا تم علی  
 مقتدر و مراقب باش تعلقات قلب خود را که درجات آن بلا نهایت بوده است و  
 اگر از اهل مراقبه بوده میدانی که آنهم در شدت سر حکم آن مثل چهر میشود تا آنکه در نوم و  
 یقظه ذکر قلب آن بر میخ و واحد میشود و با وجود بلاغ این رتبه اگر درک کنی شمس حقیقت را نفع  
 نمیدهد تورا و اگر درک کنی داین نباشد نفع میدهد تورا و کثرت ذکر محبوب نیست چه جز  
 و چه جز بلکه اگر کثرت ذکر کنی بروح در میان افضل است از هزار ذکر باروح در میان و  
 میار آن را هر کس در نفس خود میداند غرض ذکر منظمی سه است و عبادی که در این  
 ظهور بهم رسیده که مدعی احکام مراقبه بودند عند الله حکمی بر اینها نبوده نیست حدود  
 الهی آن است که در کتاب بیان ظاهر است ناظر باین اسماء بلا حقیقت گفته که همان  
 عبادی که مدعی بودند در این ظهور محتجب ماندند و آنحضرت ناظر باین جهات نبوده بلکه اسم  
 مراقبه را هم نشینده باقبال خود سخات یافته فلما اقبلت الفسکم و تذکر آن الله فی سرکم و  
 جرکم و انتم بذكر الله تسکون و لا تدعون الا لانیفکم یوم القيمة عن ربکم الا و انتم بین یدینا  
 الله تسجدون ذلک بین یدی منظمی سه است ان یا اولی الذکر تسکون

### الباب الخامس من الواحد التاسع

والله علی کل نفس تعد عشر یوما یخدم النقطه فی رجها ویعل باذنها اذا یاذن والا  
 حل علی صاحبه وکان الله ذافضل عظیما

مخص این باب آنکه آنچه نطق شیت بر او اطلاق میشود من الله است بشیت دلی آنچه  
 که منظر شیت در هر یکی تسرار داده از آیات خود نوزده آیه است که فوق آن کمتر  
 اوست و احصا نتوان نمود از این جهت امر شده در ظهور او که هر یومی از قبل آتی

که در نفس او است بین پیدی الله باشد یا مراد که شمره اصل دین او عند الله ظاهر شود تا آنکه  
 رسد برفع آن یوم اول از برای نقطه و ایام می از برای حرف سحی و از اول یوم قیامت  
 تا آخر آن این حکم بر کل مؤمنین بیان است از اعلی و ادنی و از ایشان مرتفع میگردد  
 الا ان الله اذن بر ارتفاع دهد که آنوقت مرتفع میگردد ولی منتهای آنچه ناممکن در امکان است  
 در یوم هر آیه نموده که مثلاً امروز بالنسبه بیک حرفی از حروف فرقان چگونه هستی در محل  
 تربت آن همان قسم باشی از قبل آن از برای نقطه حقیقت امروز بین چقدر در حرم  
 امیر المؤمنین علیه السلام زیارت میکنند ولی خود امیر المؤمنین در ظهور رسول الله ص چگونه  
 بود بالنسبه بآن حضرت آنچه دارا است از او است از عز و علو حال بین تو چگونه  
 میتوانی در نزد چنین محضر قدسی حاضر شوی و حال آنکه حروف واحدی که می بینی امروز از  
 اعلی و ادنای خلق در حول تربت آنها طائفه و اموال خود را صرف مینمایند بر اینکا  
 نسبت تربت ایشان بر ایشان خوانده شود و حال آنکه کل این عظمتها و ایشان بواسطه  
 امری است که از بعد بوده که قول رسول الله ص باشد حال بین که تواند در آن محضر جا  
 شد و حال آنکه اگر کل وجود یک نفس بود و آن نفس از اول تا اول تا یوم ظهور آن صاحب  
 بود از برای آن الی یوم ظهور آن و یوم ظهور آن اگر نظر باستحقاق او میکرد هر آینه  
 اذن برفع راس آن نمیداد شمس حقیقت چنان کیفونیتی است که عظمت کل شیئی نزد آن  
 اصغرا زوره است و با وجود این کلمات او را نظر کن بین خلق خود را چگونه تربت میکند  
 لعل کل منقطع شوند بسوی خالق او و خالق کلشی و رازق او رازق کلشی و میت آن میت  
 کل شیئی و می آن و می کلشی اگر علم باطن باطن را در کت کنی و بان عمل کنی از روی  
 یقین توانی لاین حضور منور نور گشت بفضل او را باستحقاق خود و الا اگر نزد او حاضر  
 بشی

در مقام لامشرك بانه شيناباشي نتواني رضاي واقع او يك خلود نمود چگونه  
 عمل و حال آنكه كل خلق بشنوي كه خود باين خود عمل ميكنند آن روز عمل كنند هرآينه محبوب  
 ايشان از ايشان راضي خواهد بود چنانچه مي بيني الوف الوف صرف ميكنند در راه بيتي  
 كه نسبت بخود داده ولي يوم ظهور او كه هر قول او مثل آن خلق ميشود ميت اگر نفي سعاد  
 گردد بوسه او ظاهر است فلتسمن الله ثم في اعمالكم تخلصون كه اگر نزد او حاضر شوي  
 بغير استحقاق او هرآينه محجب خواهي بود از امر او و اگر عزرفان او را خواهي لايق بنوده  
 كه در باط اعزاز داخل شوي بپن تو را كه بر سنگره عرش مي زنند صيفر بلكه از اين هم اعظم تر بدان  
 بلكه قول او عرش را عرش ميكنند و او متعالي است كه موصوف شود باين وصف و مغفوت  
 كرد باين ذكر در حيني كه دون موقوف غزيمي كه از آن بظاهرا دني مشاهير كنجي مثل آنكه در  
 حرف آخر شبدي از قبل ظهور قبل او در نقطه بيان در حق حرفي كه عمل ظهور آن شده نازل  
 شده سبحان من هو الاعلى وليس فوقه كفوه و سبحان من هو الودني وليس دونه مثله چگونه  
 لايق كه در محضر قدس او اين نوع ظهورات ذكر شود اينها در سبل معارف و جواهر توحيد است  
 كه ذكر ميشود ولي در سبل حدود و ظاهريه آنچه دأب آن ظهور است باطلي مايمكن در امکان  
 خود عمل كن كه او قبول خواهد نمود اگر از حدود و ظاهريه تجاوز كنني ولي اگر بغير از نظر توحيد  
 براونظر كنجي حكم حيوانيت در حق تو خواهد كرد و اگر لم و بم العباد بانه كنجي مثل آنست كه در  
 حق خود او كفته زيرا كه شبي از براي او نيت كه ضرب المثل شود اگر گويم نقطه بيان  
 ظهور او انظراست و اگر گويم ظهور بعد او در نفس او همان ظهور البطن است مرا چه قدر  
 كه توان ذكر نمود او را و اعظم علو و امتع سمو اذن ذكر خود او است كه خلق را داده و الا  
 تقديس كرده ميشد از هر ذكری و تنزيه كرده از شائي و آن با اين علو عظمت و ارتعاع



وتموجلاست و امتناع عندالله بوده و هست فتعالی الله عما یصف الواصفون علواً عظیماً

### الباب السادس من الواحد التاسع

فیما ینبغی للناس ان یعزقن طائفة التي ینخرج لقطه الحقیقة عن منبها اذا هم بها من  
 لخص این باب آنکه بدانکه هیچ ارضی از آن معتدل تر نیست الا آنکه محل ظهور میشود و همچنین  
 هیچ اسمائی اقرب بخداوند نیست بعد از حروف واحد الا آنکه محال انس شجره حقیقت میشود  
 ولی اگر بعد از خلق ایمان با او آورد اقرب خلق میگردد چنانچه در حروف واحد بخوانی نظر  
 کن و اگر قبل بخوانی نظر کن در اقرب در فرقان نظر کن که مناط ایمان است ولی اگر از آخر  
 شود اقرب تر مثل آنکه از امیر المؤمنین در قرآن واقع شد بلکه مناط قرب ایمانی است  
 چنانچه در حروف واحد شایسته شدی و بدانکه خداوند نظر میفرماید در ملک خود و هیچ ای که  
 از آن بهتر نباشد از برای او اختیار میفرماید و هم اسمی که هیچ از آن بهتر نباشد خداوند  
 برای او اختیار میفرماید و همچنین گل شون دیگر را ملاحظه کن که یکت وجود است و آن بجز  
 وجود کل بهمان زنده و کل بهمان میت خواهند شد اگر اقبال کنند زنده و الا میت چه  
 اعلای خلق باشد چه ادنی که نسبت او بکل اشیاء سواد است ولی خداوند نازل فرمود  
 کل تبسأ و ضیا خود را بر ابوبین او قبل از خلق ایشان و صلوات بر ایشان نازل فرمود  
 قبل خلق سموات و ارض و ما بینها و آن همان صلواتی است که از آن مولود بر ایشان  
 نازل میشود نه خیر آن زیرا که ذات ازل متعالی است از ذکر و اقران و آنچه در  
 ممکن ظهور مشیت اولیه است بطور مانده ابتدا و او است کیونیت مشیت که در او دیده  
 نمیشود الا الله جل و عز و محبوب ازل جل و عز هر کس از برای او است از برای خدا  
 و هر کس از برای او نیست لدون الله بدان و کل وجود را نزد آن بجز وجود قطره از حوض

آن وان و درکن کن اورا یا حجب درکن آن جان ده که درک خواهی کرد اگر ظهور آن واقع  
 نشود و الا اگر بقدر تسع تسع عشر ششم شومی و بی گونی نخواهی بعد از موت او درکن  
 نمود و بدانکه طاعت او نفس طاعة الله است و محبت او نفس محبة الله است و در کتب و  
 کلمات محجب همان در یوم ظهور آن که کل سبب وصول باو است و اگر آن باشد و کل  
 نباشد او بوده و کل در ظل او خواهد بود و اگر او نباشد و کل باشد بیچ شش نبوده و نخواهد  
 بود و فانی محض است این است معنی آیه شریفه اگر در معرفت او بنور ایت نظر کنی قل  
 یکفی من کلشی و لایکفی عن الله ربک من شیء لانی السموات و لانی الارض و لایامینهما  
 انه کان علما کافیا قدر ا و از برای بیچ مطلب این آیه را تلاوت نمائی بعد اسم قدیر <sup>۳۱۳</sup> مگر  
 آنکه مشاهده اجابت نمائی از بسدء امر زیرا که خداوند بوده اقرب بتو از نفس تو بود و قادر بود  
 بر هر شئی و عالم بوده دست بر شئی که اسم شینت بر آن تعلق گیرد بعد از آنکه از زبان کعبوت  
 خواندی اورا حروف این آیه در ملک او بوده دست سبب میکرد که ظاهر نماید اسباب  
 اجابت را از قبل او ولی نظر کن الالهی آنکه که کل مادون او خلق او است و الله غنی

### الباب السابع من الواحد التاسع

#### فی المنیات من بیج الانغوزه و الورق الزقوم

بدانکه اصل منیات حروف نفی اولی است و همین قسم هر چه در ظل او آید در نفی داخل میشود  
 و بدانکه هر کس لمن یظمه الله نباشد لدون الله است و هر کس از برای او باشد لله است  
 و همچنین در نقطه بیان مشاهد کن و قبل آن در قرآن و قبل قبل آن در انجیل و نزد هر ظهور  
 اگر ظهور است قبل داخل آن ظهور نگرود و در نفی نظر کن و نبی شده از تنباکو و اسباب آن  
 دانچه که از سمت خراسان حمل میشود که رایحه غیر طیب دارد و اشمال آن بهر نوع که منقذ گردد

و اگر خواهی خدا اول و ثانی را بینی در این دو نظر کن زیرا که آنچه غیر طیب است راجع میشود  
 باین دو و آنچه طیب است راجع میشود بجمعه و علی علیهما السلام سبب آنست که متعلق میگردد باینها نمی شده  
 لاجل آنها و پناه برد در هر حال بخداوند واحد عزوجل و اسماء و اشغال آن که مثل دون مؤمن  
 مثل همین است و بدانکه هر شیشی خدای که در علم الله بوده و هست در نقل شجره اثبات است  
 که من غلیصه الله باشد و دون آن در نقل نفی دین معنی را بکون آورده بعین ظاهر مشابه  
 کن در ظهور او لعل محجب نمائی از طلعت او و ساجد شوی از برای خدا از برای او و اقرار  
 کنی بآنچه من قبل الله نازل میفرماید و جسم کنی آثار آن را با حسن خط و اطرز صبح که آنچه از  
 قبل او نازل میگردد از کلمات ظهورات جنت از یاد است که بر بیباکل افنده کمالات  
 مستشرق میگردد در هر طوری اجماع صدائق آن ظهور را اخذ کن و آنچه در امکان ممکن است  
 نصرت و اطاعت لعل از نفی خارج گردی و در اثبات داخل شوی که این است حمت  
 و اسد الهی که بر هر شیشی متعلق میگردد و مویب جامه او که بر هر شیشی احاطه نموده قل الله  
 انما کم من النبی و ما ینسب الیه و امرکم و کل شیء بالاثبات و ما ینسب الیه لعلکم یوم القیمه  
 تقبون الله ثم بامر متمدون قل کل له ساجدون و بدانکه وجود نفی بنفس ذکر میشود الا  
 بذكر اثبات که اگر مشابه نفرماید شجره حقیقت در یوم قیامت دون مؤمن را ذکر او را نازل  
 فرماید و آنچه ذکر میشود و شده لاجل ارتفاع اثبات و فای نفی است نه دون آن  
 مثلاً نهی از این دو شیشی که شده از برای حفظ نفس مؤمنه است نه نفس آن و همچنین در  
 کل مراتب وجود مشابه کن بحسب جود او و اتکال کن بر خداوند خود در هر شأن که اوست  
 بهترین حافظین . . . . . الباب الثامن من الواحد التاسع  
 فی صرمة التریاق و السكرات و الوداء مطلقاً

ملخص این باب آنکه کل شیون دون حب از دون حق بوده و هست و کل شیون حب از حق  
 بوده و هست و هنی شده از سکر است و آنچه حکم دواء بر او شود مطلقاً تا آنکه مظهر کنی خود را از هر  
 نشی که لدون الله بر او ذکر شود و جل نمائی در مواقع ضرورت بآلاء لطیف و نعماء غیب و شیون  
 شجره محبت بوده و هست و حکم آن در کلی مثل چیزی است مثل آنکه استه از از یک نفس دون  
 شیون مثل کلی اوست ولی خداوند عالم عزوجل در همه حال نشانی تجلی فرموده که کل وجود  
 ساجدند و کل بحسب ادراغیب و بطاعت او صانع و بیچ ذرّه نه مگر آنکه بینه کینونیت غایب است  
 او را و ما حق است بلسان خود ولی در این ظهور هر شیشی که از شیون شجره محبت نیست محبوب  
 نبوده و نیست و هر شیشی که بوده محبوب بوده و هست و در ظهور بعضی صنایع که لازم و از ابد  
 آن بعضی از این اشیاء را اذن داده شده و این همان قدری است که در نزد هر ظهوری  
 اذن داده شده اهل آنرا که با دون مظاهر حق مدرا نموده لعل ثمری از وجود ایشان اخذ شود  
 بایمان سخن زیرا که امکان در همه نفسی هست اگر خود نبضها محبت نشود و لتسیدن عمالا

بِحیة الله باسئد بکم الرحمن ان انتم تحبون ان تعفون

الباب التاسع من الواحد التاسع

فی حرمة صلوة الجماعة الاصلوة الميتة فاکم یحبون و لکن

فراوی تعقدون ملخص این باب آنکه از آنجائی که در جماعت ثابت است آنکه امام  
 محقق الوقوع باشد در اینکه از صرف اثبات است و از آنجا شیکه آخر هر ظهوری کل خود را  
 چنین جلوه داده که منظر اثباته نفسی ولی به ظهور ظاهر میگرد که از منظر نفسی بوده از این جهت  
 که نفسی شده تا آنکه کل لدون الله عبادت خداوند نکرده باشند و امروز اگر نفسی ایمان آورد  
 باشد با الله آیات آن و شجره حقیقت و نظورات آن و قبل از آن در او نفسی که آن الان نظار

ایمان نکرده نماز گذارده باشد بر او فرض است که اعاده کند و این است از احکام و تقاضای نفس الامریه زیرا که آن در آرزو زدودن آنکه بوده که اگر نبود نمیشد و آنکه نماز کرده باشد بوده که اگر نبود امروز مومن نمیشد این است یکی از احکام داد و دینیه که باطن شده و نظایر آن که اگر نبطا هر بود اذن داده شده بود ولی در همان اذن محل کلام است که هر البصیر است که بر نفسی مقدمی شود که لدون آنکه واقع شود ولی در صلوة نیست اذن داده شده زیرا که آن از اعزاز مؤمن است هر قدر که کثرت زیاده شود در صلوة او محبوب تر بوده و نیست نزد خداوند ولی کسی مقدم نیست که در صفوف خود قائما نماز گذارند بر او بقصد فراوان ولی در صورت جماعت نظر کن از صدر اسلام تا ظهور نقطه بیان که چقدر صلوة جماعت برپا شد که کسی احصا نتواند نمود ولی حمد خدائی را که گذارد کسی را که با منظر نفس او نماز گذارد در ظهور اخراصی او که لدون آنکه واقع شود و حال آنکه کل باسم او مصلی بوده اند و بقول مصلی بین حد خلق را که با اینهمه انما حجت و انتظار فرج بعد از ظهور کسی موفق گزید بر یک صلوة مثل آنکه با اذن خلق شب در روزی پنج مرتبه میکند تا آنکه حکم الهی مرتفع شود و آن مراقب بوده یوم ظهور من نظیره الله را که این قسم محجب نمائی که شب در روز بنمائی که او سر برید با حکام موعوده در زمان ظهور او قلب خود را ساکن کنی و یک مرتبه بفتنه طالع گردد تا آنکه بوقتی رسد که اذن ارتفاع احکام قبل را در آنکه آنوقت کل محروم مانده و از اثر وجود خود بی نصیب گردی اگر چه آن بجز وجود صابر است که اگر کایت نفسی در علم او با که وفا میکند بعد خدا در یوم قیامت هر آینه صبر نماید تا آنکه آن اقامه عهد خود را کند ولی میشود که واقع شود و تو در خواب باشی بعد از آن ترابیدار کنی و خود محجب شوی چنانچه رسول خدا ظاهرا شد و بعد از آنکه در انجیل بودند بیدار کرد ولی بیدار نشدند و تا

امروز در خواب بستم زیرا که بر او بود که بفرماید نعم احمد موعود و اقامه محبت فرماید با آتی  
 که خداوند بر او نازل فرموده بود نه و نخواه بر نفسی که اگر چنین میبود هیچ جنتی در هیچ ظهور نکند بسبب  
 کرده غیبه نخر کن در فرقان که بیضی آن داری که خنده زنت شده عباد و که از رسول الله است  
 نمت نمودند آنچه نمودند حتی آنکه گفته ثانی باشد والملائكة قبيلة که از آن اعظم تر دینی از برای  
 ایشان نبوده که چنین گفته زیرا که خداوند منزه بوده از این وصف و آنچه در خلق ممکن است  
 لایق نبوده که در آن ساحت قدس او ذکر شود چگونه بخوان بهم رساند و تا حال نبوده  
 فظنم در انتظار مانده چه بسا قیامت من نظیره الله بر باشد و هنوز ایشان در انتظار باشند  
 اگر خداوند مبعوث نفرماید مقدر همین را بر خلق خود از مؤمنین بیان و الا فضل کل وجود  
 را درک نخواهد نمود اگر سبب ظهور غیر از این بود هر آنکه خداوند از برای رسول الله صلی الله علیه و آله  
 فرموده بود بگذر خود خلق است که نظایر امر واقع شوند و در نزد مبدء غیر از امر است  
 مثلاً آنچه من قبل الله بود و الله علی السس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً بود ولی از  
 خلق ارتضاع آن ظاهر با طاعت ایشان امر خدا و الا یهان عذی که در امر الله نوشته است  
 نزد بصیر لطیف چه کل عمل کند و چه عمل نکند و المتصلین لله ربکم الرحمن اعلمکم بایات الله بوم التورین

### الباب العاشر من الواحد التاسع

فی طهارة ارض النفوس لمخض این باب آنکه از برای هر شیئی تطهیری است و علم  
 خدا و کل بجز که الله ظاهر میگردد اگر مؤمن شوند بنظیره الله و تطهیر الله نمیشود الا با بیان  
 بمحرف ثلاث و ارواح الأبرار و انفس الأبرار و اجساد ذاتی الأبرار آن و کل تطهیر  
 در کله تجید است که ظاهر کنی این آیات و احصا از آیات در غل آن از نمار و همچنین در هر  
 شایه کنی اثبات و دون آنرا تا آنکه توانی تطهیر نمود مثلاً اگر دستمال دست تو در

سیاه شود تطهیر آن نمیشود الا با آنچه در حد آن مقدر شده و همچنین از ذروه وجود الی غنهای  
 ذکر هر شینی نظر کن تا آنکه محبت نگردی از دوی هر داء و بدانکه تطهیر در بیان اقرب  
 قربات و افضل طاعات بوده دست مثلاً مع خود را طاهر کن از آنیکه ذکر دون الله  
 نشوی و عین خود را که بینی و فوآد خود را که شابه نشوی و لسان خود را که ناطق نگردی  
 وید خود را که نویسی و علم خود را که احاطه ندی و قلب خود را که بر او خطور ندی و همچنین  
 کل سئون خود را تا آنکه در صرف حبت حب پرورش کنی لعل در آن کنی من نظیره الله را با  
 طهارت محبوب نزد آن که طاهر باشی از دون من لم یومن به و من لم یکن له که آنوقت طاهر تو  
 بود بظاریکه نفع بخشد تو را و بدانکه هر صبی که کلمات او را بشود با ایمان با آنها داخل نمایند  
 یعنی چونکه می بیند غلو کلمات او را در عرفان او اعتبار میکند او را داخل حبت نفسی که تصدیق  
 او میکند نمیشود که آنچه در آخرت است ثمره این است و هر عینی که نظر کند در کلمات او  
 با ایمان بان واجب میگردد بر آن حبت و هر فوآدی که شابه شود بر کلمات آن با ایمان  
 بان در حبت بود و خواهد بود نرو خداوند و پسرسانی که ناطق گردد بکلمات او با ایمان  
 خواهد در حبت بود و متعلق میشود در آن بقدریس و تسبیح لم بزی که زوال و نفاذ از برای  
 ظهورات عزاد و نصحات قدس او نبوده و نیست و هریدی که بنویسد کلمات اون را با  
 ایمان با و مملو فرماید خداوند آن ید را از آنچه محبوب او است در دنیا و آخرت و پسرانی  
 که کلمات او را حفظ نماید خداوند مملو فرماید او را از محبت خود اگر مؤمن با او باشد و پسرانی  
 که حبت کلمات اون را داشته باشد و نزد ذکر او علامت ایمان در آن ظاهر گردد مثل قول  
 اذ ذکر الله و حبت قلوبم بر آینه محل نظر الهی بوده دست و خواهد ذکر فرمود آنرا خداوند  
 در یوم قیامت با حسن ذکر و بدانکه طهارت نفوس ز این است که کلماتی که خداوند نازل فرمود

تلاوت کنی زیرا که اول دین تو بگفته لا اله الا الله ثابت میگردد با ذکر مظاهر و احوال و ذکر  
 بیان و حال آنکه درون کلمات طبعین در حرف اول نفی است که در زمان ظهور خود را یکی  
 از طغیان ارض نفوس میداند بلکه مراد از طهارت نفوس این است که آنچه درون آنست  
 از ان خود را ظاهر گردانی و آنچه لایق است خود را با آن نائز گردانی ولی اگر رسد ظهور پان  
 که دیگر ذکر کردن الله نشود آنوقت اگر درون کلمات طبعین تلاوت کنی اذن داده میشود  
 اگر خواهی که در کل عمر خود در بحر معرفت و عین سیر نمائی واری زاده سفر زیرا که اگر  
 کل وجود پاکت کلمه الله اعظم سیر کنند کل میرسند بمقصد که ان من نظیره الله باشد که  
 او است ظاهر ظهور این کلمه و بدانکه نفی بر ظهوری در ظهور بعد داخل میشود نه در نفس ظهور  
 مثلاً نفی انجیل در قرآن ظاهر شد و نفی قرآن در بیان کلمه نه جزئیة و همچنین نفی بیان  
 ظاهر میشود الا بطور من مطعنه الله که کل ان روز مدعی اثباته از برای او و قبری  
 از نفی ولی خوش بود که محاکم تجرب آید بیان که آنوقت چنین کل خالص شوند که  
 سموات و ارض و ما بینها از عظمت ان خاضع گردد چنانچه در ظهور پان دیدی و اگر  
 در آن دورستی خواهی دید که کل با بیان بحر پان بان ما زنده ولی اذن محجب  
 و تطهرن انفسکم علی حق ما انتم علیکم مقدرین